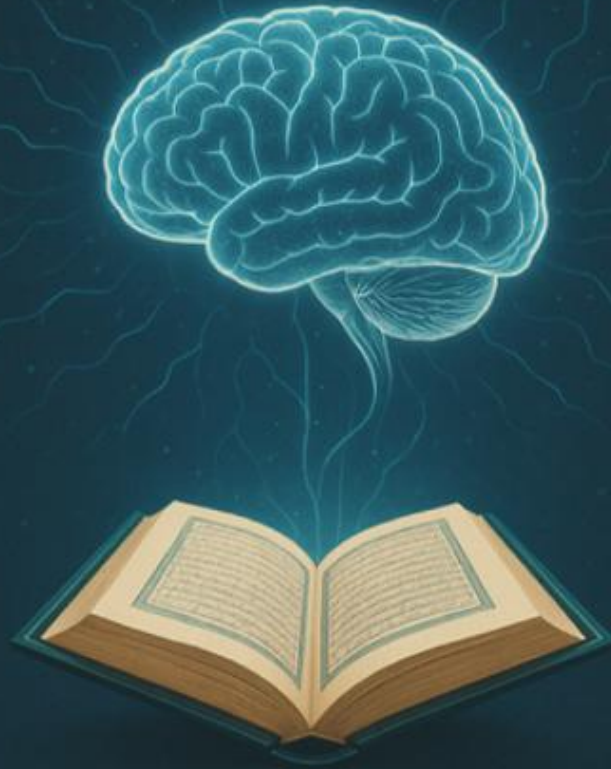


تفسیر علمی قرآن

جلد اول



آیت اللہ سید رضا حسینی نسب



سوره حمد – آیه اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه:

"به نام خداوند بخشنده و مهربان".

توضیح:

"الله"، اسم "واجب الوجود" و جامع همه صفات کمالیه خداوند است.

"رحمن"، اسم "عَلَم" است و اشاره به رحمت و بخشنندگی عامّ و فراگیر الهی دارد که همگان را فرا گرفته است.

"رحیم"، صفت مشبّهه است و اشاره به رحمت خاصّ الهی دارد که تنها پاکان با ایمان را شامل می گردد.

بنا بر این، معنای آیه بدین شرح است:

"آغاز می کنم (یا کمک می جویم) با نام خداوندی که واجب الوجود است و دارای رحمت رحمانی عامّ و فراگیر است که شامل همگان می گردد، و دارای رحمت رحیمی خاصّ و ویژه است که پاکان و صالحان با ایمان را فرا گرفته است.

بحث علمی

نخستین تماس متقابل

از منظر دانش روانشناسی، "نخستین تماس متقابل" (First mutual contact)، تأثیری شگرف بر ذهن مخاطب دارد و نخستین فرصت حسّاس و طلایی را برای شکل دادن

به برداشت و تصمیم‌گیری او در جهت جذب شدن، اعتماد سازی و تداوم مراوده‌های بعدی، فراهم می‌سازد.

فرض بر این است که مخاطب جدیدی که برای نخستین بار سخن دیگری را می‌شنود، هیچ تعهد و تجربه‌ی سابق با صاحب سخن و اندیشه‌های او ندارد.

بنا بر این، اولین تماس با مخاطب در صورت وجود اعتماد به نفس صاحب سخن، و متقن بود کلام، و شفافیت، عاطفی بودن و جذابیت پیام؛ موجب جلب اعتماد، وفاداری، علاقه‌مندی و تداوم ارتباط پایدار می‌گردد؛ ولی در صورت ضعف پیام، عدم شفافیت، عدم اعتماد به نفس و فقدان همدلی با طرف مقابل؛ موجب بی‌اعتنایی، انکار و قطع ارتباط مخاطب خواهد شد.

قانون هفت ثانیه

یک اصل علمی در دانش روانشناسی، تحت عنوان "قانون هفت ثانیه" (7-Second Rule)، حقیقتی را که بیان گردید، به اثبات می‌رساند.

مفهوم این قاعده این است که: شکل‌گیری نخستین برداشت مخاطب در مقابل یک سخن یا یک تعامل، در هفت ثانیه الی پانزده ثانیه اول، صورت می‌گیرد.

بنا بر تحقیقات و پژوهش‌های دوران معاصر، بیش از پنجاه درصد شکل‌گیری جلب توجه و اعتمادسازی، یا عدم اهتمام و بی‌اعتنایی مخاطبان، در این بازه زمانی کوتاه، تحقق می‌یابد.

بنا بر این، یک گوینده در نخستین تماس و تعامل خود، در حدود هفت ثانیه اول فرصت دارد تا توجه مخاطب را جلب

کند و موجبات بدست آورد اعتماد او را فراهم سازد و او را به ادامه تعامل، علاقه مند سازد.

در خصوص تبلیغات دیجیتالی (مانند کلیپ هایی که در رسانه ها و شبکه های اجتماعی قرار داده می شوند)، این بازه زمانی، کوتاه تر است. به نحوی که اگر کلیپ های یادشده در سه ثانیه تا پنج ثانیه نخستین، دارای جذابیت لازم نباشند، بخش عظیمی از مشاهده کنندگان در همین مدت کوتاه، از ادامه مشاهده و توجه به محتوای آنها منصرف می شوند. اگر تبلیغات دیجیتالی یادشده در ده ثانیه نخستین جذابیت لازم را نداشته باشد، نود درصد تا نود و پنج درصد مخاطبان، از ادامه مشاهده و پیگیری، خودداری می کنند.

اما در مورد مشاهده چهره، این بازه زمانی برای شکل گیری دیدگاه مخاطبان، به مراتب کوتاه تر است. بر اساس پژوهش های دانشگاه "پرینستون" در آمریکا در سال 2006 میلادی، شکل گیری قضاوت مشاهده کنندگان نسبت به جلب توجه و اعتماد، در ظرف یکصد میلی ثانیه اول، انجام می شود. (هر میلی ثانیه، معادل یک هزارم ثانیه است).

دیدگاه روانشناسی تکاملی

بر اساس آموزه های "روانشناسی تکاملی" (evolutionary psychology)، طراحی مغز انسان به نحوی است که در راستای تصمیم گیری در جهت تامین ایمنی و حفظ موقعیت خویش، به ارزیابی سریع، می پردازد. در این دانش، به تشریح بخش هایی از مغز، که در امر یادشده نقش دارند، بحث می شود.

نقش آمیگدال و هیپوکامپ

یکی از بخش های مغز انسان به نام "آمیگدال" (Amygdala)، مسئولیت پردازش احساسی را بر عهده دارد.

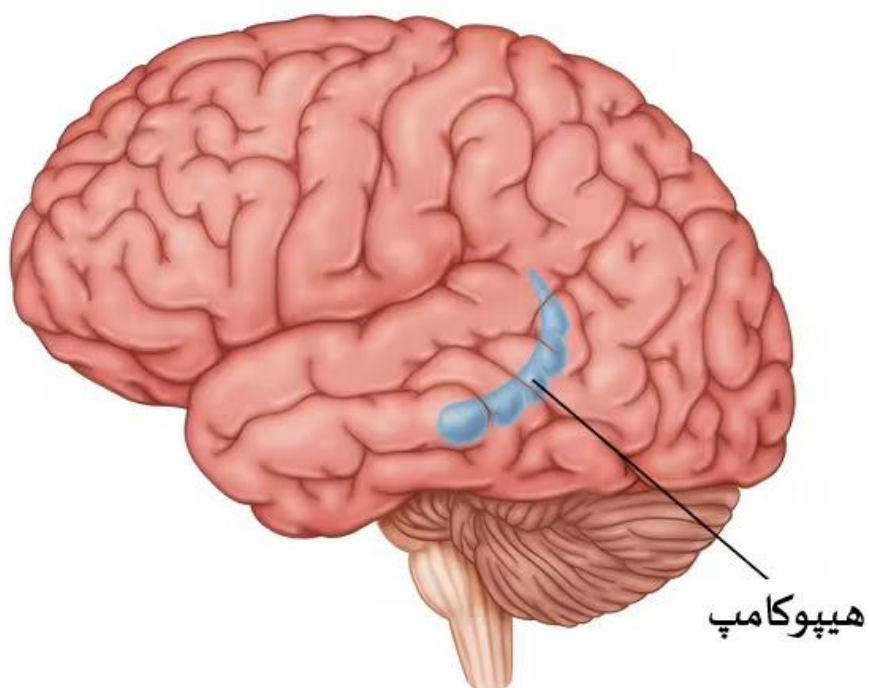


این بخش کوچک مغز که در لوب گیجگاهی میانی مغز قرار دارد، وظیفه مهمی را که عبارت است از تشخیص مشاهداتی که ایمن یا نایمن هستند و مواردی که جذاب یا غیر جذاب هستند را به سرعت در ظرف لحظاتی بسیار کوتاه انجام می دهد که عکس العمل لازم را (اعمّ از مثبت یا

منفی) حتی قبل از آگاهی منطقی نسبت به مضمون و محتوا به دنبال دارد. این بخش از مغز، ارتباط خاطرات احساسی و عاطفی را نیز، بر عهده دارد.

تعامل "آمیگدال" با "هیپوکامپ" (Hippocampus) در رمزگذاری رویدادهای احساسی و عاطفی در حافظه، بر سرعت عمل مغز در زمینه بروز عکس العمل سریع در مواجهه اولیه با اشخاص، اشیاء و رویدادها، و به یاد آوردن و مقایسه خاطره ها، می افزاید.

هیپوکامپ، بخش دیگری از مغز است که همانند آمیگدال، قسمتی از دستگاه "لیمبیک" (Limbic system) مغز را تشکیل می دهد، و در سازماندهی حافظه رویدادی (Episodic memory) و حافظه فضایی (Spatial memory) نقش دارد.



از مجموع آنچه بیان شد معلوم می گردد که لحظه های نخستین از اولین تماس متقابل، نقشی حیاتی در واکنش بخش های معینی از مغز مخاطب در پذیرش یا انکار محتوای سخن یا تعامل مورد مشاهده دارد.

بنا بر این، شکل‌گیری بخش اعظم قضاوت مخاطبان کلام و نحوه تصمیم‌گیری آنان در تداوم یا عدم تداوم ارتباط، و پیگیری یا عدم پیگیری محتوا؛ به احساس جذاب بودن یا منفور بودن آن توسط مخاطبان، در ثانیه‌های اولیه تماس متقابل، صورت می‌پذیرد.

بسم الله الرحمن الرحيم، اولین تماس متقابل قرآن

اینک، به تطبیق قاعده ارزشمند و حیاتی یادشده بر نقش نخستین آیه از قرآن به عنوان اولین تماس متقابل مخاطبان با کتاب وحی الهی، می‌پردازیم.

هنگامی که مخاطبی جدید به یک متن معین که به عنوان کتاب آسمانی معرفی شده است مراجعه می‌کند، یافتن پاسخ به موارد ذیل، اهداف اصلی او را تشکیل می‌دهند:

الف. اینکه آیا در پرتو آن کتاب، به آرامش روحی و روانی خواهد رسید یا نه؟

ب. اینکه آیا با آموزه های آن کتاب، به جایگاه امن و آرامش، نائل خواهد شد یا نه؟

ج. اینکه آیا پیام آن کتاب، متانت، صراحت و شفافیت لازم را در جهت جلب اعتماد او دارد یا نه؟

مراجعه کننده به قرآن، در اولین لحظات، با نخستین آیه و پیام آن روبرو می شود که خداوند را با دو صفت "رحمن" و "رحیم" معرفی می کند. بنا بر این، در همان لحظه اول، احساس "آرامش" و "ایمنی" که ناشی از سایه مهربانی و بخشندگی خداوند است، برای او حاصل می گردد.

تکرار مفهوم "رحمت" در دو قالب "رحمانیت خدا" و "رحیمیت او" نیز، حس کنجگاوای مخاطب را به منظور ادامه توجّه و پیگیری موضوع، تحریک می کند.

بنا بر این، در ظرف چند ثانیه نخستین، دو هدف اصلی از مجموعه اهداف جذب مخاطب، یعنی ایجاد احساس آرامش و امنیّت، و جلب توجّه به منظور تداوم پیگیری موضوع، حاصل می گردند.

در مرحله بعدی، پس از آگاهی از معنای "رحمن" که رحمت الهی را برای همگان و عموم مردم تبیین می کند، و معنای "رحیم" که اشاره به رحمت ویژه الهی برای کسانی است که پارسا و نیکوکار هستند؛ مخاطب به صراحت، متانت و تعامل جدی قرآن پی می برد. زیرا این کتاب، در عین حال که خداوند را نسبت به همگان به عنوان خدای مهربان و

بخشنده معرفی می کند، اما نقش انسان و مسئولیت او را برای تحصیل سعادت جاودانی، مورد تاکید قرار می دهد.

این امر، باعث می شود تا فرد مخاطب، در راستای آشنایی با عوامل بدست آوردن لطف و رحمت جاودانی الهی در جهان آخرت، نسبت به پیگیری حقیقت مذکور، تشنه تر گردد و مطالعه قرآن را به منظور یافتن پاسخ خود، تداوم بخشد.

سوره حمد – آیه دوم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

سپاس و ستایش برای خداوند است که پروردگار جهانیان است.

توضیح:

الف و لام در "الحمد" در اصطلاح ادبیات عربی در این مورد، برای "تعریف جنس" و "استغراق افراد" است و هنگامی که در اول یک اسم قرار بگیرد، بر جامعیت و فراگیر بودن مفهوم آن اسم دلالت دارد.

لام اول در کلمه "لِلَّهِ" نیز، لام "استحقاق" است.

کلمه "رَبّ" به معنای پروردگار، مدیر، مربّی، مدبّر، مُصلِح و مُنعم و غیر آن آمده است.

واژه "العالمین"، به معنای جهانیان که صاحبان عقل و خرد هستند، می باشد.

بنا بر این، معنای آیه چنین است:

همه سپاس ها و ستایش ها مخصوص الله است، که مدیر، مدبّر و مربّی همه جهانیان خردمند است.

درک این موضوع که مصدر همه عوالم هستی و کمالات و زیبایی های آنها، حقیقت واحدی است که کمال مطلق و واجب الوجود است، اشاره به "توحید در ذات" دارد.

بحث علمی

سپاس و ستایش، به علّت اولی باز می گردند

نعمت ها، کمال ها و زیبایی هایی که سپاس و ستایش را به دنبال دارند، معلول هایی هستند که حمد و ستایش، به علّت های آنها باز می گردد. اما وجود آن علّت ها هم معلول علّت های سابق بر خود هستند.

سلسله علّت ها و معلول ها، نهایتاً به "علّت نخستین" (First Cause) باز می گردد، که منشأ همه کمال ها، زیبایی ها و خوبی هاست، و هستی او از خود اوست، و مجرد از مادّه و مبرّا از زمان است.

این حقیقت در فلسفه "نوافلاطونیان" (Neo-Platonism) که توسط اندیشمندانی مانند "آمونیوس ساکاس"

(Ammonius Saccas)، "فلوطین" (Plotinus) و فُرفوریوس (Porphyry) در زمینه حکمت و کیهان شناسی ارائه شده ، به خوبی تبیین گریده است.

بر اساس مکتب فلسفی یادشده، علّت اولی که "واحد" نامیده می شود، وجودی نامتناهی و فراگیر است که قائم بالذّات است و استقلال وجودی او از خود اوست. اما آنچه به عنوان جهان نامیده می شود، وجود و قوامش به "واحد" که علّة العّلل است، وابسته می باشد و از خود، استقلالی ندارد.

همچنین از دیدگاه مکتب مذکور، باز گرداندن حمد و سپاس به آن وجود یگانه و بی نهایت، حرکت روح آدمی را در راستای آن منبع ازلی واحد قرار می دهد و موجب تکامل معنوی از طریق تأمل و تزکیه می گردد. زیرا ستایش، حرکت

طبیعی روح به سوی مبدأ کمالات و نعمت هاست که بی نیاز مطلق است و همگان به او محتاج و وابسته اند.

بنا بر این، حمد و ستایش، موجب تکامل معنوی ستایشگران و تقرّب آنان به منبع کمال است. اما آن مصدر "واحد" که غنی مطلق و جامع همه کمالات است، همواره از همه چیز بی نیاز بوده و هست و خواهد بود.

بر این اساس، ستایش و سپاس، یک نوع تعریف کردن و مجامله نیست، بلکه تعالی روح آدمی در مسیر صعودی انسان به سوی مقام وصال با مصدر آفرینش است، و امری تحوّل آفرین و سرنوشت ساز، قلمداد می گردد.

بحث علمی دیگر

علّت آفرینش، علّت تکامل آفریدگان است

با تأمل در آیه "الحمد لله ربّ العالمین"، در خصوص کنار هم آمدن لفظ "الله" که آفریننده جهان و جهانیان است و لفظ "ربّ العالمین" که پرورش دهنده عالم و عالمیان است، این حقیقت به ذهن ما خطور می کند که رابطه ای میان علّت آفرینش جهان و علّت بقاء و پرورش آن وجود دارد. به این معنا که علّت تامّه آفرینش عالم، علّت بقاء، تدبیر و اداره عالم نیز، می باشد.

بنا بر این، "توحید در آفرینش" و "توحید در تدبیر"، دو مفهوم درهم تنیده هستند.

در اینجا، دیدگاه های گوناگونی بیان شده است که به آنها اشاره می کنیم.

دیدگاه متافیزیک کلاسیک

از نظر اندیشمندان متافیزیک کلاسیک مانند ارسطو و بسیاری از حکیمان یونان باستان، علّت اولی، علّت تداوم وجود نیز، قلمداد می گردد. زیرا او "واجب الوجود" است و همه عالم، "ممکن الوجود".

"ممکن الوجود"، هستیش را از واجب الوجود گرفته است و از خود، نیرویی برای تداوم هستی و بقای خویش ندارد.

بنا بر این، مجموعه "ممکن الوجود"، همانگونه که در اصل هستی خویش به "واجب الوجود" نیازمند است، در بقاء و دوام خود نیز، به او وابسته می باشد.

دیدگاه نو افلاطونیان

قانون وابسته بودن بقاء آفریدگان به آفریدگار نخستین، در حکمت "نو افلاطونی"، بسیار عمیق تر است. زیرا مصدر و منشأ هستی از دیدگاه این مکتب، واحد بی نهایی است که همه حقایق عالم از او صادر گردیده اند و وجودشان وابسته به آن مصدر نخستین است. این ارتباط و وابستگی دائم در حدّی است که همه ارکان جهان بدون اتّصال به آن مصدر و منبع وجود، به عدم تبدیل می شوند.

بنا بر این، "واحد بی نهایت" که مصدر هستی است، هم سرچشمه همه هستان، و هم نگاه دارنده و حافظ بقاء و تعالی آنهاست.

دیدگاه مکتب "فلسفه پویشی"

"فلسفه پویشی" (Process Philosophy)، عالم را عبارت از فرآیندی دائم، منظم و هدفدار در راستای نو شدن می داند.

ریشه های این مکتب در سخنان برخی از اندیشمندان یونان باستان مانند هراکلیوس (Heraclitus)، متولد قرن ششم پیش از میلاد، مشاهده می شود. وی معتقد بود به اینکه جهان همواره در حال سیلان است.

اما شکل گیری مکتب نوین "فلسفه پویشی"، توسط "آلفرد نورث وایتهد" (Alfred North Whitehead)، متولد سال 1861 میلادی و متوفای سال 1947 میلادی، و نویسنده کتاب "فرایند و واقعیت" (Process and Reality) بوده است.

چارلز هارت شورن (Charles Hartshorne)، دیوید ری گریفین

(David Ray Griffin) و پیرتیلاردوشاردن (Pierre Teilhard de)

(Chardin) نیز، اندیشه یادشده را تعمیم دادند و ترویج کردند.

بر اساس مکتب فلسفه پویشی، خداوند که خود نیز مشمول پویش و تطوّر است، هم وجودی ازلی است که منبع نهایی و منشأ آفرینش است، و هم در ادامه فرایند جهان هستی و پویش آن، دارای نقش اساسی در تعیین اهداف برای رویدادها، می باشد.

دیدگاه علمی

قوانین علمی به منظور تبیین نظام بقاء و عملکرد عالم طبیعی در قرن هیفدهم میلادی، در پرتو دیدگاه های نیوتون، شکل قانونمند به خود گرفت.

آیزاک نیوتن (Isaac Newton)، متولّد سال 1642 میلادی،
اخترشناس، فیزیکدان و ریاضیدان برجسته ای بود که
اندیشه های او، موجب تحولات بزرگی در اروپا و جهان
گردید.

نیوتن، از سال 1684 تا سال 1686 میلادی، بر روی قواعد
کلی استدلالی تمرکز کرد و نتایج مطالعات عمیق خود را در
کتاب " اصول ریاضی فلسفه طبیعی " (Philosophiæ
Naturalis Principia Mathematica) در سال 1687
میلادی، منتشر ساخت.

قوانین سه گانه حرکت

وی همچنین، در کتاب اول اصول ریاضی فلسفه طبیعی،
به تبیین سه قانون کلی به شرح ذیل، در زمینه حرکت و
مبانی اساسی مکانیک کلاسیک، پرداخت:

قانون اول:

هر جسمی در دستگاه مرجع لخت (Inertial frame of reference)، که برآیند نیروهای وارد شده بر آن صفر باشد، یا در حالت سکون باقی می ماند، و یا با سرعت ثابت، در امتداد یک خط مستقیم، به حرکت متشابه خود ادامه می دهد. این قانون اول نیوتن، به عنوان قانون اینرسی یا لختی (Inertia)، معروف است.

قانون دوم:

شتاب یک جسم، مساوی است با مجموعه نیروهای وارده بر آن جسم، تقسیم بر جرم آن.

به عبارت دیگر، اندازه شتاب هر جسم با نیروی وارد بر آن جسم، تناسب مستقیم دارد، و با جرم آن جسم، تناسب معکوس دارد.

قانون سوم:

هنگامی که یک جسم به جسم دیگر نیرو وارد کند، آن جسم دیگر نیز، نیرویی در همان حد و اندازه را در جهت مخالف، به جسم اول وارد می‌سازد.

قانون جاذبه عمومی

این قانون که به عنوان "قانون جهانی گرانش نیوتن" (Newton's Law of Universal Gravitation) نامیده شده، در کتاب "اصول ریاضی فلسفه طبیعی"، تبیین گردیده است.

بر مبنای این قانون:

"هر ذره در جهان، ذره دیگر را با نیرویی که با حاصل ضرب جرم آن دو جسم تناسب مستقیم دارد، و با مجذور فاصله بین مراکز آنها تناسب معکوس دارد، به خود جذب می‌کند."

به عبارت دیگر، نیروی گرانشی که هر جسم بر جسم دیگر وارد می کند، با حاصل ضرب جرم آن دو جسم نسبت مستقیم دارد، و با مجذور فاصله میان آن دو، نسبت معکوس.

بنا بر این، هرگاه در سطح بالای یک سیّاره، پرتابه ای با سرعت زیاد به صورت افقی پرتاب شود، نیروی جاذبه آن سیاره باعث می شود که آن پرتابه مسیر منحنی را بپیماید. اگر سرعت آن پرتابه در حدّ نصاب لازم باشد و در آن حدّ باقی بماند، آن پرتابه در مدار آن سیاره قرار می گیرد و یک مسیر دایره ای را می پیماید.

چنانکه ملاحظه می کنید، قانون جاذبه عمومی، کیفیت مدارهای سیّارات و حرکات اجرام آسمانی را به صورت قانونمند، و بر مبنای اصول ریاضی، توضیح می دهد.

این قانون همچنان نشان می دهد که کلّ جهان مادی، به صورت یک دستگاه عظیم و منظم و به هم پیوسته طراحی شده است که بر اساس قوانین علمی طبیعی، کار می کند.

بر این اساس، مجموعه نظام هستی با قوانین و نوامیس استواری آفریده شده که ضامن بقاء و اداره منظم و مداوم ارکان نظام کیهانی است.

بنا بر دیدگاه متافیزیک مدرن، نقش آفریدگار نخستین، علاوه بر آفرینش اولیه جهان، وضع قوانین پیچیده تکوینی در نظام خلقت بوده است، که اداره امور جهان و تداوم تدبیر عالم در پرتو آن قوانین دقیق و شگفت انگیز، صورت می پذیرد.

سوره حمد – آیه های سوم و چهارم

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ . مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

ترجمه:

بخشنده و مهربان. مالک روز جزا.

توضیح:

"الله" (که مدبّر و مربّی جهانیان است)، خداوندی است که دارای رحمت رحمانی عامّ و فراگیر است که همگان را شامل می شود، و صاحب رحمت رحیمی خاصّ و ویژه است که تنها پاکان و صالحان با ایمان را در بر می گیرد. او، صاحب اختیار و سلطان روز پاداش و کیفر است.

بحث علمی

قانون "تشویق" و "هشدار" در علوم تربیتی

پس از آنکه قرآن کریم، الله (تبارک و تعالی) را به عنوان مدیر، مدبر و مربی جهانیان معرفی کرد، صفاتی را برای آن پرورش دهند و تربیت کننده به عنوان "رحمن"، "رحیم" و "مالک روز جزا" بیان فرمود.

فلسفه قرار گرفتن صفت های رحمن و رحیم در اول آیه، و قرار گرفتن صفت "مالک روز جزا" در پایان آیه مذکور، با تبیین یک موضوع در دانش علوم تربیتی، روشن می گردد.

دو صفت نخست (یعنی: رحمن و رحیم) که نشاندهنده مهرورزی و بخشندگی خداوند نسبت به انسان ها هستند، به نقش "تشویق و ترغیب" اشاره می کنند، و صفت سوم

(یعنی: مالک روز جزا) که یادآور حساب رسی اعمال ما در روز قیامت در پیشگاه خداوند است، به صورت غیر مستقیم و محترمانه، به نقش "هشدار و ترهیب" اشاره دارد.

نقش تشویق و هشدار در تعلیم و تربیت

هر دو اصل تشویق و هشدار، در امر مدیریت و تربیت، نقشی برجسته و حیاتی را ایفا می کنند. زیرا هردو، انگیزه مخاطبان را در امر تعلیم و تربیت افزایش می دهند و اعتماد به نفس آنان را مضاعف می سازند و کارآیی ایشان را بالا می برند و در عین حال، از گسترش رفتارهای ناروا و بروز ناکامی ها، جلوگیری می کنند.

تئوری "شناخت اجتماعی بندورا"

نظریه شناخت اجتماعی بندورا (Bandura's Social Cognitive Theory)،

که توسط یک روانشناس کانادایی به نام "آلبرت بندورا" (Albert Bandura)، متولد سال 1925 میلادی در استان "آلبرتا" در کشور کانادا ارائه شده است، یک نظام روانشناسانه در خصوص علوم تربیتی را ارائه می دهد.

این مدل تعلیمی و تربیتی، بر روی فرآیندهای شناختی و بُعد اجتماعی آموزش و پرورش، و خودتنظیمی از طریق یادگیری اجتماعی تاکید می کند و نقش عاملیت شخصی، فرآیندهای ذهنی و تأثیرات اجتماعی را در تعامل با هم، مورد ارزیابی قرار می دهد.

نقش تشویق

بر اساس این نظام تربیتی، تشویق، با فرایندهای شناخت درونی در ارتباط است. تشویق افراد تحت تعلیم و تربیت توسط مربیان و معلمان از طریق برجسته کردن بازخوردهای مثبت، دستاوردهای ذیل را خواهد داشت:

- موجب "خودکارآمدی" (self-efficacy) می شود،
- "خود باوری" را ایجاد می کند،
- انگیزه عمل را گسترش می دهد،
- سطح کوشش و قدرت تاب آوری را بالا می برد،
- رشد ذهنیت را تقویت می کند،
- عزت نفس افراد را افزایش می دهد.

● حس اعتماد متقابل میان مربیان و اساتید از یکسو،
و افراد تحت تعلیم و تربیت را از سوی دیگر تقویت
می کند.

در عین حال، یادآور می شود که تشویق باید در حدّ اعتدال
باشد و از مبالغه بیجا و اغراق در آن خودداری شود و
موارد آن واقعی باشند. در غیر این صورت، اثربخشی آن
خنثی می شود.

نقش هشدار، توبیخ و تنبیه

هشدار، توبیخ و تنبیه با روش صحیح و علمی، (چه به
صورت مستقیم و یا غیر مستقیم باشند)، در حکم عوامل
انضباطی هستند که موجب دستاوردهای ذیل می شوند:

- از کژی ها در رفتار، و ناکامی ها در روند تعلیم و تربیت، پیشگیری می کنند،
 - مسئولیت پذیری را آموزش می دهند،
 - از نهادینه شدن الگوهای نادرست و مخرب، جلوگیری می کنند،
 - حد و مرزها را تعیین می کنند و عواقب عبور از خطّ قرمزها را تبیین می نمایند. به عبارت دیگر، پرتگاه ها را نشان می دهند.
 - شرایط لازم را برای مدیریت مضبوط رفتارها ، فراهم می سازند.
- در توبیخ و تنبیه غیر مستقیم نیز، هنگامی که افراد تحت تعلیم و تربیت مشاهده کنند که شخصی به خاطر رفتار

نادرست، مورد هشدار، توبیخ و یا تنبیه قرار گرفته است ،
درس می گیرند و پند می آموزند.

اعتدال در توبیخ و تنبیه

باید توجه داشت که اثربخشی هشدار و تنبیه، به چگونگی
تفسیر مخاطبان بستگی دارد.

همچنین، باید دانست که هشدار، توبیخ و تنبیه، باید
منصفانه و در حدّ اعتدال باشند. زیرا در صورتی که تفسیر
مخاطبان از توبیخ و تنبیه، ناعادلانه بودن، غیر دقیق بودن
و یا بیش از حدّ خشن بودن آنها را تلقّی کند، توبیخ و تنبیه
می توانند تاثیر معکوس داشته باشند و عوارض ناگوار ذیل
را به دنبال داشته باشند:

- "خودکارآمدی" را کاهش دهند،

- به شخصیت، عزّت نفس و اعتماد به نفس مخاطبان، آسیب برسانند،

- موجب ترس از ادامه مسیر تعلیم و تربیت شوند،

- باعث عدم مشارکت گردند.

بنا بر این، هشدار، توبیخ و تنبیه، باید محتاطانه اما با جدّیت، و منصفانه و در حدّ ضرورت، و همراه با ارائه راهکار صحیح اصلاح امور باشند.

تعادل میان تشویق و هشدار

یک اصل مهمّ در نظام "تشویق و هشدار"، تقدّم تشویق نسبت به هشدار، و تعادل میان آن دو، و ایجاد اعتماد به نفس در مخاطبان برای جبران نقائص می باشد.

اگر نقصی در کار فردی که تحت تعلیم و تربیت است مشاهده شد، مراحل صحیح ارائه انتقاد و هشدار، باید به صورت ذیل باشد:

1. مربی باید در مرحله اول و در آغاز سخن خود، امر مثبتی را که در کارهای وی مشاهده کرده یادآور شود، تا حمایت او را جلب کند و از حالت تدافعی گرفتن وی پیشگیری نماید. این امر را "بازخورد مثبت" (Positive Feedback) می نامند.

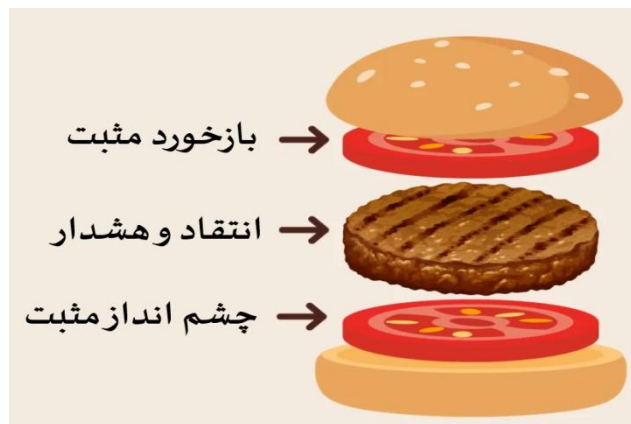
2. مربی باید در مرحله دوم، انتقاد اصلی را به صورت سازنده بیان کند و نسبت به عواقب ناگوار آن به صورت منصفانه و مجدّانه هشدار دهد.

3. مربی باید در مرحله سوم، اطمینان به حلّ مشکل توسط مخاطب را تلقین کند و راهکار اصلاح را ارائه

دهد تا امید به رفع نواقص و اعتماد به نفس را در وی
به وجود آورد. این امر را "چشم انداز مثبت"
(Positive Outlook) می نامند.

بنا بر این، بیان انتقاد و هشدار، باید میان دو لایه قبلی و
بعدی، یعنی "بازخورد مثبت" و "چشم انداز مثبت" قرار
داشته باشد.

این مدل تعلیمی و تربیتی را اصطلاحاً "ساندویچ بازخورد"
(Feedback Sandwich) می نامند.



با رعایت این مدل تربیتی، در عین حال که انتقاد سازنده و هشدار جدّی نسبت عواقب ناگوار عملکرد نادرست اشخاص به صورت شفاف انجام می گردد، اما رابطه مثبت میان مربّی و افراد تحت تربیت به خوبی حفظ می شود، از دلسرد شدن و حالت تدافعی گرفتن افراد در برابر مربّی پیشگیری به عمل می آید، و انگیزه افراد و امید آنان به بهبود وضعیت و رفع نواقص خود، افزایش می یابد.

نظریه ساخت‌گرایی تربیتی

نظریه ساخت‌گرایی (Constructivism)، در فلسفه تعلیم و تربیت، به جای تکیه بر آموزش مستقیم و منفعل، بر یادگیری فعّال از طریق مشارکت و تعامل اجتماعی؛ و کشف و جذب تجربیات و تأمل در آنها به منظور انطباق آموزه‌های

ناشی از تجارب با مدل های ذهنی موجود، و بازسازی آنها توسط افراد تحت تعلیم و تربیت، تاکید می ورزد.

اندیشمندان معروفی که در این زمینه به تبیین قواعد تعلیم و تربیت بر اساس ساخت گرایی پرداخته اند، عبارتند از:

- ژان پیاژه (Jean Piaget)، روانشناس سوئیسی، متولد سال 1896 و متوفای سال 1980 میلادی.
- لَوِ ویگوتسکی (Lev Vygotsky)، روانشناس روسی، متولد سال 1896 و متوفای سال 1934 میلادی.
- جان دیویی (John Dewey)، فیلسوف آمریکایی، متولد سال 1859 و متوفای سال 1952 میلادی.
- جروم برونر (Jerome Bruner)، روانشناس آمریکایی، متولد سال 1915 و متوفای سال 2016 میلادی.

در این نظریه، با تاکید بر مفهوم "منطقه تقریبی رشد" (Zone of Proximal Development - ZPD)، به این نکته اشاره می شود که نقش اساتید و مربیان، تنها راهنمایی و مشارکت در کشف دانستنی ها توسط خود دانش آموزان و تربیت شوندگان است، نه دیکته کردن مطالب به آنها.

منطقه تقریبی رشد که به اختصار با علامت (ZPD) بیان می شود، در اصطلاح روانشناسی تعلیم و تربیت، به نمودار حدّ فاصل میان دوره ای که افراد تحت تعلیم و تربیت باید با همکاری استاد و مربّی کار کنند، و دوره ای که بدون حمایت استاد و مربّی نیز می توانند به راه خود در آموزش و پرورش ادامه دهند، اطلاق می شود.

در این فاصله میانی، هرچه شایستگی مخاطبان تعلیم و تربیت در ادراک مطالب با شیوه ای که تبیین گردید توسط خودشان افزایش یابد، نقش اساتید و مربیان کم رنگ تر می شود.

بر این اساس، نیاز به حمایت استاد و مربی، همزمان با روند افزایش اعتماد به نفس مخاطبان تعلیم و تربیت، کاهش می یابد و افراد تحت آموزش و پرورش، گام به گام روی پای خود می ایستند و خودشان به صورت فعال، به کشف معلومات مورد نظر از مصادر آن، با شیوه ای که بیان شد می پردازند.

نقش تشویق و هشدار در نظریه ساخت گرایی

در این مدل علمی تربیتی، رسیدن به مقام خودکفایی افراد تحت نظام تعلیمی و تربیتی در امر یادگیری و تربیت پذیری

به صورت فعال و خلاقانه، در گرو اموری است که اعتماد به نفس، انگیزه و خودکارآمدی لازم را در آن افراد ایجاد کند.

از اینرو، نقش بارز تشویق و هشدار، در امر آموزش و پرورش (بویژه در این مرحله از تعلیم و تربیت)، به خوبی روشن می شود. زیرا مراعات نظام صحیح "تشویق" و "هشدار" با شرایطی که بیان شد، موجب افزایش انگیزه، اعتماد به نفس و خودباوری، رشد ذهنیت، و خودکارآمدی مخاطبان تعلیم و تربیت می باشد.

تشویق، حمایت لازم از افراد تحت تعلیم و تربیت را در "منطقه تقریبی رشد"، ساماندهی می کند. این حمایت موقت را در اصطلاح، به عنوان "داربست بندی" می نامند.

در عین حال باید توجه داشت که استفاده از اهرم "توبیخ"، باید با احتیاط و شرایط معینی باشد که قبلاً به آنها اشاره کردیم، تا موجب اصلاح امر و رفع مشکل شود، ولی به شخصیت، عزّت نفس، خودباوری، و تاب آوری مخاطبان تعلیم و تربیت، آسیبی وارد نسازد.

دیدگاه روان‌شناسی انسان‌گرایانه

روان‌شناسی انسان‌گرایانه (Humanistic psychology)، یک نظریه روانشناختی است که توسط اندیشمندانی مانند کارل راجرز (Carl Rogers)، متولد سال 1902 و متوفای سال 1987 میلادی؛ و آبراهام مازلو (Abraham Maslow)، متولد سال 1908 و متوفای سال 1970 میلادی، تبیین گردیده است.

این دیدگاه، بر ارزش ذاتی انسان ها، علاقه طبیعی آنان به پیشرفت و تعالی، و وجود انگیزه لازم برای خودشکوفایی در ذات افراد بشر، و تمرکز بر "فرد"، تاکید می کند. این نظریه، با دیدی مثبت به انسان ها در جهت به دست آوردن خوبی ها، و نیل به رشد و کمال، می نگرد. اما رسیدن به مراحل رشد، منوط به فراهم بودن امور ذیل است:

- استاد و مربّی، صداقت، شفافیت و اعتبار لازم را متناسب و هماهنگ با ویژگی های افراد تحت تعلیم و تربیت داشته باشند.

- استاد، مربّی یا درمانگر، باید همدلی و تفهیم و تفاهم لازم را برای اینکه بتوانند تجربیات افراد تحت آموزش و پرورش را به صورت صحیح و عمیق درک کنند، داشته باشند.

- استاد و مربّی باید بدون پیشداوری، توجّه مثبت خود را به افراد تحت تعلیم و تربیت ابراز کنند.

در این خصوص، باید سلسله مراتب نیازهای افراد، به شرح ذیل، در نظر گرفته شوند:

- نیازهای فیزیولوژیکی برای حفظ سلامت بدن.
- نیازهای ایمنی و امنیتی برای اطمینان خاطر و سلامت روانی.
- نیازهای روابط اجتماعی برای تامین آرامش روح و زیست اجتماعی در سایه عشق و محبّت.
- نیازهای عزّت نفس برای نگهداشتن احترام و شخصیت خود.
- نیازهای خودشکوفایی به منظور نیل به مراتب کمال.

تشویق و هشدار در روان‌شناسی انسان‌گرایانه

تشویق، به عنوان "حمایت"، نقش اساسی را در رشد افراد و خودشکفتگی آنان دارد. این حمایت باید به صورت جامع و بدون پیشداوری باشد. زیرا (به قول کارل راجرز)، محبت و حمایت مشروط و مبتنی بر رفتار، زیانبار است.

اما "هشدار" و "توبیخ"، باید کاملاً محتاطانه و به نحوی باشند که بدون خدشه دار کردن عزّت نفس مخاطبان و بدون ممانعت از ادامه راه رشد آنان، موجب حلّ مشکل گردند. زیرا (به قول آبراهام مازلو)، توبیخ شدید که موجب ترس و تحقیر شود، در تضادّ با نیاز "ایمنی و امنیّت" و نیاز "عزّت نفس" در سلسله مراتب نیازها می باشد و انگیزه رشد، خودکارآمدی و خودشکوفایی را از بین می برد و موجب آسیب روانی می گردد. در حالی که اگر هشدار،

همراه با ابراز حسّ همدلی و حفظ احترام به مخاطب باشد، سازنده خواهد بود.

نکته های آیه های سوم و چهارم سوره حمد

پس از بیان دیدگاه های علمی و روانشناسی در زمینه "تشویق" و "هشدار"، به شرح نکات ارزشمندی که در دو آیه یادشده (الرحمن الرحیم. مالک يوم الدين) وجود دارند می پردازیم.

نکته اول

تقدّم "الرحمن" و "الرحیم" (که به مهربانی و بخشندگی خداوند نسبت به جهانیان به منظور تشویق آنان اشاره دارد) بر "مالک يوم الدين" (که به هشدار نسبت به قضاوت الهی در زمینه رفتار انسان ها در روز جزا اشاره

دارد)، به این دلیل است که "تشویق و ترغیب" باید مقدّم بر "هشدار و ترهیب" باشد.

نکته دوم

کلمه "الرحمن" در آغاز این آیه، که به رحمت عام و فراگیر و بخشندگی خداوند برای همگان و بدون قید و شرط اشاره دارد، این حقیقت را به اثبات می‌رساند که همه عالمیان، مورد عنایت و رحمت واسعه الهی که رحمت رحمانی نامیده می‌شود قرار دارند و این مهر و بخشش، بدون استثناء و بدون پيشداوری است. این امر باعث آن می‌شود تا همه انسان‌ها، خود را زیر چتر عنایت و مهربانی و بخشندگی عام خداوند ببینند، و عزّت نفس و خودباوری آنها خدشه دار نگردد و هیچ عذری برای رنجش، ناامیدی و حالت تدافعی گرفتن باقی نماند.

نکته سوم

صفت "الرحیم" که به رحمت خاص و بخشندگی ویژه الهی برای اهل ایمان و عمل صالح اشاره دارد، موجب ترغیب و افزایش انگیزه انسان ها در پیمودن مسیر هدایت و تربیت می گردد.

نکته چهارم

آیه "مالک يوم الدين" که نسبت به رسیدگی عادلانه الهی به رفتار انسان ها در روز قیامت هشدار می دهد، پس از آیه "الرحمن الرحیم" قرار گرفته است.

زیرا "هشدار" باید در مرتبه بعد از "تشویق" صورت پذیرد، نه قبل از آن.

نکته پنجم

در مقام بیان رحمت و بخشندگی خداوند، دو عنوان "الرحمن" که باعث تشویق عام برای همگان است و "الرحیم" که موجب تشویق و ترغیب خاص است، وجود دارند. در حالی که در مقام بیان رسیدگی به اعمال انسان ها در قیامت که نوعی هشدار است، یک عنوان "مالک یوم الدین" (یعنی صاحب اختیار روز جزا) آمده است. این امر، نشان می دهد که اهتمام به "تشویق" باید به مراتب، بیشتر از پرداختن به "ترهیب" باشد.

نکته ششم

مفهوم "هشدار" در آیه "مالک یوم الدین"، به صورت محترمانه و محتاطانه بیان شده است. این امر، به این حقیقت اشاره دارد که "هشدار" یا "توبیخ" باید به نحوی

باشند که بدون خدشه دار کردن عزّت نفسِ مخاطبان و
بدون ممانعت از ادامه راه تعلیم و تربیت، موجب پذیرش
اصلاح امور و حرکت افراد در مسیر تکامل گردد.

سوره حمد – آیه پنجم

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

ترجمه:

تو را عبادت می کنیم و از تو یاری می طلبیم.

توضیح:

با توجه به معنای عمیق عبادت واقعی و استعانت حقیقی و تقدیم "مَفْعُولٌ بِهِ" که "إِيَّاكَ" است بر فعل که "نَعْبُدُ" و "نَسْتَعِينُ" هستند، معنای تفصیلی آیه مذکور بدین شرح است:

(خداوندا)، تنها تو را به خاطر مقام اعلای "احدیّت" و بی نظیر بودن تو و عشق ما به کمال و زیبایی بی نهایی که

داری، می پرستیم؛ و فقط از تو به عنوان سرچشمه حقیقی وجود و منبع اصیل قدرت و فعل، کمک می جوییم.

این آیه شریفه، به "توحید در عبادت" و "توحید در افعال" اشاره دارد.

بحث علمی

تغییر سبک توجه در سخن

یکی از مبانی بارز در دانش ادبیات، مبحث "گذار از سبک اخبار و گزارش دادن با حالت مغایب، به سبک خطاب کردن به شنونده با حالت مخاطب" است.

این امر در علم "بلاغت" و "معانی و بیان" در ادبیات زبان عربی، مورد اهتمام گسترده قرار دارد و به عنوان یک فنّ

بدیع از فنون بلاغت در راستای شیوایی سخن و رسایی کلام، قلمداد می شود.

تغییر سبک توجّه در سخن که عبارت است از چرخش از سوم شخص (مغایب) به دوم شخص (مخاطب) و بالعکس، به خاطر رفع یک نواختی در بیان، جلب توجّه و تأثیر روانی بیشتر، و تأکید بر اهمیّت موضوع، صورت می پذیرد.

دانشمندانی مانند "سعد الدین تفتازانی" در کتاب "مختصر المعانی"، عبد القاهر جرجانی در کتاب های "دلائل الإعجاز" و اسرار البلاغة"، جلال الدین سیوطی در کتاب "الاتقان"، و بدرالدین زرکشی در کتاب "البرهان" و غیر آنها، به تشریح این قاعده بارز در دانش معانی و بیان، پرداخته اند.

به عنوان مثال، بدرالدین زرکشی، متولّد سال 1344 و متوفای سال 1392 میلادی، در کتاب "البرهان"، دلایل استفاده از این قاعده را تبیین می کند. خلاصه سخن وی در این زمینه، بدین شرح است:

فواید چرخش سبک توجّه و التفات از حالت سوم شخص "مغایّت"، به حالت دوم شخص "مخاطّب" یا حالت اول شخص "متکلم" یا برعکس آن در حین سخن گفتن، بر دو قسم تقسیم می شود:

الف. فواید عام که عبارتند از تنوّع در کلام و تازه کردن توجّه شنونده و نشاط بخشیدن به سبک سخنرانی. این امر، به رفع خستگی شنوندگان و شکستن یک نواختی در بیان، کمک می کند.

ب. فواید خاص این تغییر سبک، شامل موارد متعدّدی به شرح ذیل می شود:

1. گاهی سخنور با شنوندگان خود با حالت "مخاطَب" سخن می گوید ولی هنگامی که در حین سخنرانی می خواهد نصیحتی را به آنان عرضه کند، به جای اینکه آنان را مورد خطاب خود قرار دهد، موعظه را به خودش که "متکَلّم" است متوجّه می کند تا به صورت غیر مستقیم، نصیحت خود را به شنونده منتقل سازد و بر تأثیر آن بیفزاید و یا اینکه وی را از گرفتن حالت تدافعی باز دارد.

به عنوان مثال، قرآن مجید در آیه های 20 تا 22 از سوره "یس"، چنین می فرماید:

"وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ . اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ . وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

یعنی: مردی با شتاب از دوردست شهر آمد. گفت: ای قوم! از پیامبران پیروی کنید. از کسانی متابعت کنید که از شما پاداشی نمی خواهند و هدایت یافتگانند. من را چه می شود که آنکه مرا آفریده است را نمی پرستم، و شما به سوی او باز خواهید گشت.

در این آیات، آن مرد صالح و با ایمان که از دوردست شهر آمده بود، در ابتدا مردم را مخاطب قرار داد. ولی هنگامی که می خواست موعظه ای را به عنوان "هشدار" و توبیخ" بیان کند، از حالت مذکور به حالت توجّه به خود (متکلم) چرخش کرد و خود را مورد سؤال توبیخی قرار داد و چنین

گفت: "من را چه می شود که آنکه مرا آفریده است را
 نمی پرستم". سپس، مجدداً به حالت "مخاطب" باز گشت و
 خطاب به مردم گفت: "و شما به سوی او باز خواهید
 گشت".

در حالی که می توانست سیاق کلام را تغییر ندهد و با
 مخاطب قرار دادن آنان بگوید: شما را چه می شود که آنکه
 شما را آفریده است نمی پرستید؟.

هدف سخنور یادشده از تغییر التفات از حالت دوم شخص
 (مخاطب) به حالت اول شخص (متکلم) همانطور که بیان
 شد، موعظه کردن و یا توبیخ کردن به صورت غیر مستقیم
 بود. یعنی خود را مورد سؤال توبیخی و نصیحت قرار داد، تا
 شنوندگان، درس بیاموزند و در عین حال، در موضع تدافعی
 قرار نگیرند.

2. گاهی از اوقات، سخنور می‌خواهد یک موضوع تکمیلی را در حین بیان سخن خود، تبیین کند و از حالت "متکلم" به حالت "مخاطب" چرخش می‌کند.

به عنوان مثال، در آیه‌های چهارم تا ششم از سوره "دخان"، چنین آمده است:

"فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ . أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ . رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ."

یعنی: هر امر حکیم و استواری در آن شب، متعین و ممتاز می‌شود. امری از جانب ما که فرستنده رسولانیم. این به خاطر رحمتی از سوی پروردگار توست؛ به یقین او شنوا و داناست.

در آیه اول از این آیات، سخن بر مبنای اخبار و گزارش بود، و در آیه دوم با التفات به حالت "متکلم" ادامه یافت.

اما در آیه اخیر، به جای آنکه (مطابق التفات به حالت متکلم) بگوید: "به خاطر رحمتی از سوی ما"، با چرخش از حالت متکلم به حالت مخاطب فرمود: "به خاطر رحمتی از سوی پروردگار تو".

دلیل این چرخش و قرار دادن اسم ظاهر (مِنْ رَبِّكَ) به جای اسم ضمیر (مِنَّا)، بیان این نکته بوده است که به مخاطبان تفهیم کند "ربوبیت" پروردگار، موجب ایصال رحمت به پرورش یافتگان است.

3. در برخی از موارد، برای ارشاد و پند گرفتن شنوندگان که "مخاطب" هستند، به حالات و رفتارهای دیگران که "مغایب" هستند اشاره می شود.

به عنوان مثال، در آیات 22 و 23 از سوره مبارکه "یونس" چنین می خوانیم:

"هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ . فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ".

یعنی: اوست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد تا اینکه در کشتی قرار می‌گیرید؛ و بادهای خوش و موافق، آنها را به حرکت در می‌آورد و خوشحال می‌شوند ناگهان طوفان شدیدی به سوی کشتی می‌وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می‌آید و گمان می‌برند که در احاطه امواج قرار گرفته‌اند و در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده و

ایمان می‌خوانند که اگر ما را از این بلا نجات دهی حتما از سپاسگزاران خواهیم بود.

اما هنگامی که آنها را نجات بخشید، آنان در زمین، بدون حق، تجاوز و ستم می‌کنند؛ ای مردم! ستم‌های شما به زیان خودتان خواهد بود، این بهره‌ای از دنیاست، سپس بازگشت شما بسوی ماست و ما شما را به آنچه عمل می‌کردید با خبر خواهیم ساخت.

همانطور که ملاحظه فرمودید، سخن در این آیات شریفه با سبک توجه و التفات به "مخاطب" آغاز شد (هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ)، ولی در ادامه آن، به سبک التفات به "مغایب" چرخش پیدا کرد و به جای اینکه ناسپاسی اهل کشتی را به مخاطبان نسبت دهد، آن را به افراد دیگر با حالت سوم شخص جمع، نسبت داد، تا

مخاطبان به صورت غیر مستقیم، عبرت بگیرند و پند بیاموزند.

این بود نمونه هایی از فواید چرخش التفات از حالتی به حالت دیگر در خطابه و کلام. اما فلسفه و فایده تغییر سبک التفات از حالت "مغایب" به حالت "مخاطب" در آیه شریفه "ایاک نعبد و ایاک نستعین" را در ذیل، بیان خواهیم کرد:

فلسفه چرخش "سبک التفات" در آیه پنجم

آیات قبل از این آیه، بر اساس سبک گزارش دادن و التفات "مغایب" بودند. اما در آیه "ایاک نعبد و ایاک نستعین"، چرخش از التفات مذکور، به التفات بلاغی "مخاطب" صورت گرفته است.

دلایل تغییر سبک سخن در آیه یادشده بدین شرحند:

● **دلیل اوّل:** بر مبنای اهتمام به چرخش از مغایب به مخاطب به عنوان یک اصل ادبی و بلاغی، تنوع در کلام و تازه کردن توجه شنونده و نشاط بخشیدن به سبک بیان و شکستن یک نواختی در شیوه سخنوری، حاصل می گردد.

● **دلیل دوم:** شنونده مجموعه آیات یادشده که تا کنون خود را در حال شنیدن کلام خدا می دانست، یکباره خود را گوینده و صاحب کلام احساس می کند که به صورت مستقیم با خدای خود صحبت می کند و به پرستش او اقرار می کند و استعانت از وی را مطرح می سازد.

این امر، احساس قرب و نزدیکی بیشتر میان گوینده و شنونده را افزایش می دهد. زیرا قبل از آن، از او سخن می شنید، و اکنون، با او سخن می گوید.

● **دلیل سوم:** از آنجا که سوره مبارکه حمد در نمازهای پنجگانه قرائت می شود، چرخش یادشده در سبک التفات از مغایب به مخاطب، نماز گزار را وارد فضای مناجات با پروردگار خود می سازد.

قبل از آیه "ایاک نعبد و ایاک نستعین"، او در حال شنیدن اوصاف خداوند و افزودن بر معارف خود بود. اما از این آیه به بعد، خود را در حال راز و نیاز با خدا و مناجات با حضرت حق، مشاهده می کند. این امر، موجب تقویت ارتباط مستقیم و بی واسطه میان

"عبد" و "معبود" می گردد و حالت توجّه و خضوع را در حین نماز، افزایش می دهد.

بحث علمی دیگر

چرا عبادت و استعانت مختصّ خداست؟

تقدیم "مفعولٌ به" (ایّاک) بر فعل (نعبد - نستعین) در آیه یادشده، بر حصر و اختصاص دلالت می کند. از اینرو، در ترجمه و شرح این آیه می گویند: فقط تو را عبادت می کنیم و تنها از تو کمک می خواهیم. به عبارت دیگر: غیر از تو را نمی پرستیم، و غیر از تو از کسی کمک نمی جوییم.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا "عبادت" و "استعانت"، اختصاص به خداوند دارند؟

اختصاص عبادت به خداوند

"پرستش"، نتیجه طبیعی بالاترین مرتبه "عشق" به والاترین کمال مطلق است که منشأ همه زیبایی ها و کمالات است، و کمال و جمال همه موجودات دیگر، از آن کمال مطلق که "واجب الوجود" است، نشأت گرفته است. این کمال نامتناهی و مصدر همه مظاهر هستی ، علّة العلل است. علّت اولی که سر سلسله علّت های دیگر است، تنها وجود واحد ازلی و ابدی است که او را خداوند می نامیم. بدین جهت، عبادت و پرستش، مختصّ اوست و همه ستایش ها نیز، نهایتاً به زیبایی ها و کمالاتی که از جمال و جلال او سرچشمه گرفته اند ، باز می گردند.

این اصل عقلانی، از برهان "وجوب و امکان" گرفته شده است.

موجود - بر اساس حکم عقل - یا وجودش از خود اوست که در اصطلاح علم کلام و فلسفه ، "واجب الوجود" نامیده می شود ؛ و یا اینکه وجود او از غیر اوست که "ممکن الوجود" نامگذاری شده است.

بر این اساس ، "ممکن الوجود" همواره معلول است و برای اینکه تحقق یابد ، احتیاج به علت دارد ؛ بر خلاف "واجب الوجود" که قائم به ذات خود است و احتیاجی به غیر ندارد. بنا بر این ، سلسله ممکن الوجودها به "واجب الوجود" که هستی او از خود اوست و نیازمند به غیر خود نیست، منتهی می شود ، و سلسله ممکنات بدون آن علتّ اولی ، هرگز تحقق نمی یابد.

بنا بر این، بالاترین مرتبه عشق که نتیجه آن عبادت است، به عالیترین و اصیل ترین منبع کمال و جمال، تعلّق می گیرد

که جامع همه خوبی ها و زیبایی هاست و آن منبع اعلای جمال و جلال، علّة العلل همه عالم و خداوند متعال است.

اختصاص استعانت به خداوند

اقتدار و منشأ افعال همه موجودات ممکن الوجود، به سرچشمه آفرینش که "واجب الوجود" و مصدر مستقل و اصیل قدرت است باز می گردد.

زیرا ممکن الوجود که در اصل هستی خود محتاج "واجب الوجود" است، به طریق اولی در صفات خود نیز، نیازمند اوست.

بر این اساس، هر گونه استعانت در واقع امر، متوجّه آن منبع اقتدار بالأصالة می گردد. زیرا اقتدار و توانایی دیگران

در اعانت و کمک رسانی، در حقیقت، وام گرفته از منبع
اصیل قدرت ازلی و ابدی، یعنی خداوند است.

سوره حمد – آیه ششم

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

ترجمه:

ما را به راه راست هدایت فرما.

توضیح:

با توجّه به مفهوم صراط مستقیم و مراتب متعدّد "هدایت"، معنای آیه مذکور چنین است:

(خدایا) ما را در مسیر "صراط مستقیم" که طریق معرفت درست و عبادت صحیح است، مورد هدایت "ارائة الطريق" که نشان دادن راه است، و هدایت "ایصال الى المطلوب" که رساندن به هدف است، قرار بده.

این آیه به توحید در قانونگذاری و توحید در حاکمیت اشاره دارد. زیرا از خدا می خواهیم که قوانین سعادت را به منظور نشان دادن راه که "شریعت" و طریق حیات است، برای ما تبیین فرماید. لازمه این امر، قرار گرفتن انسان در پرتو حاکمیت الهی است.

بحث علمی

آیا عقل برای هدایت انسان کفایت نمی کند؟

هنگامی که از خدا می خواهیم تا ما را هدایت و راهنمایی کند، در برابر این پرسش قرار می گیریم که:

مگر خرد انسان برای هدایت او کافی نیست که باید از خدا برای راهنمایی خود، کمک بطلبید؟

در پاسخ به سؤال فوق، مکاتب مختلف علمی، فلسفی و دینی، دیدگاه های خاص خود را ابراز نموده اند که به آنها اشاره خواهیم کرد.

جایگاه خرد از دیدگاه عقل گرایان و تجربه گرایان

بروز انقلاب علمی در اروپا از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هیفدهم میلادی، موجب ایجاد تحولات عمیق و دگرگونی شگرفی در مبانی جهانبینی نخبگان گردید. ظهور دیدگاه های نوین، از انتشار نظریه "خورشید مرکزی" توسط کوپرنیک و کپلر و گالیله، تا تبیین اصول مکانیک نیوتن، موجی از تغییرات بزرگ را در فضای فکری اندیشمندان و فرهیختگان جهان غرب به وجود آورد.

همزمان با تحولات و پیشرفت های علوم تجربی، ارائه نظریات نوین فلسفی نیز، در ابعاد گوناگون، صورت پذیرفت.

برخی از اندیشمندان مانند دکارت، بر مبنای عقل گرایی، به تفسیر جهان هستی، همت گماشتند. اما بعضی دیگر از آنها مانند جان لاک، به انکار نقش منحصر به فرد عقل محض در ادراک حقایق پرداختند و مبنای "تجربه گرایی" را در اولویت قرار دادند. در اینجا، به هر دو دیدگاه یادشده، اشاره می کنیم.

نقش عقل، از دیدگاه "عقل گرایان"

رنه دکارت (René Descartes)، فیلسوف و ریاضیدان معروف فرانسوی، متولد سال 1596 و متوفای سال 1650 میلادی، که یکی از برجسته ترین حکیمان اروپا قلمداد می گردد،

تلاش کرد تا یک نظام منسجم فلسفی مبتنی بر استدلال عقلی به وجود آورد. وی معتقد بود که حقیقت، بر پایه تعقل شخص از نفس خویش قرار دارد و بر این اساس، "من می اندیشم"، زیربنای "من هستم" می باشد.

اندیشه های دکارت که استدلال عقلی را میزان و معیار شناخت حقیقت می دانست، منبع ادراک انسان از واقعیت را به استدلال و ادراک عقلی (Raison) محدود ساخت و موجب پیدایش مکاتب فلسفی نوین در زمینه اصالت عقل یا خردگرایی (Rationalism) در اروپا گردید.

وی، اصول و مبانی اندیشه های خود را در کتاب های خود مانند "اصول فلسفه" (principia philosophiae)، "تأملات در فلسفه اولی" (Meditationes de prima philosophia)، "گفتار در

روش " (Discours de la méthode)، و دیگر آثار خود، تبیین کرده است.

دکارت، برای غلبه بر شک ، و رسیدن به یقین، از اینجا شروع می کند:

- من در همه چیز شک می کنم. ولی در این امر که شک می کنم، نمی توانم شک کنم.
- پس من یقین دارم که شک می کنم.
- نظر به اینکه شک کردن من، حالتی از اندیشه است، پس شک کردن من اثبات می کند که من می اندیشم.
- از آنجا که من می اندیشم ، پس من وجود دارم که می اندیشم.

بدین وسیله، دکارت، با تکیه بر بدیهیات، از مراحل شک کردن عبور کرد و به مرحله اثبات خود رسید:

من شک می‌کنم ← پس من می‌اندیشم ← پس من هستم.

دکارت، اساس فلسفه خود را بر این اصل نخستین استوار نموده و آن را به زبان لاتین، به طور اختصار، چنین بیان کرده است: "*ego cogito, ergo sum*". یعنی: من فکر می‌کنم، پس هستم.

دکارت، برای ادراک حقایق، چهار قانون را در کتاب خود "گفتار در روش"، به شرح زیر، بیان می‌کند:

قانون اول: هیچ امری را به عنوان حقیقت نمی‌پذیرم، مگر آنکه درستی آن به صورت روشن بر من معلوم گردد، و در تصدیق آن، از عجله، پیشداوری و تمایلات می‌پرهیزم. بنا بر این، هیچ امری را تا زمانی که کاملاً واضح و مبرهن نگردد و مبرای از هرگونه شک و تردید نباشد، نمی‌پذیرم.

قانون دوم: هر مسأله را که بخواهم مورد مطالعه قرار دهم و حل کنم، باید تا حدّ توان و تا اندازه ای که برای تسهیل حلّ آن مسأله ضرورت دارد، آن مسأله را به اجزاء تفصیلی تر و جزئی تر، تقسیم و تجزیه و تحلیل نمایم.

قانون سوم: اندیشه های خود را به ترتیب و با رعایت سلسله مراتب به جریان می اندازم، و از ساده ترین امور که درک آن آسان است، آغاز کنم و به تدریج، به ادراک امور دارای ابعاد متعدّد و مرکّب می رسم، و ترتیب را برای همه امور، در نظر می گیرم.

قانون چهارم: در بررسی هر امر، باید ترتیب و بازنگری آن را آنچنان به کمال برسانم و مطالعه مسائل را تا آن حدّ، کلی سازی کنم و تعمیم دهم، که با اطمینان بدانم در بررسی آنها چیزی از قلم نیفتاده است.

دکارت، بر این عقیده بود که همه اموری که آدمی شایستگی درک آنها را دارد، با استفاده از چهار قانون عقلانی مذکور، قابل ادراک خواهند بود.

دکارت، پس از اثبات وجود خود، به اثبات حقایق خارج از هستی خود در جهان می پردازد.

وی به این نکته اشاره می کند که من در جهان خارج از ذهن خویش، اموری را مانند "امتداد" ادراک می کنم که مادی و جسمانی نیستند و درک آن ها با عقل صورت گرفته است نه با حس. بنا بر این، اموری در عالم خارج که با عقل محض ادراک می شوند، به اندازه واقعیت وجود "من"، بدیهی و روشن هستند و در زمره امور یقینی قرار می گیرند.

دکارت، بر مبنای دیدگاه خردگرایانه خود، بر آن بود که اندیشه شخص او به عنوان موجودی ناقص، در باره ایده

کامل، او را به هستی وجودی کامل رهنمون می سازد، و آن وجود کامل، خداوند است.

او معتقد بود به اینکه لازم است به نتیجه ای که از همه کامل تر است برسیم - نه به امری که کامل نیست - و از چیزی هم بر نی خیزد. بنا بر این، امکان ندارد که من آن کمال اعلا را از ذات خودم به دست آوردم. بر این اساس، ناچارم بپذیرم که طبیعت، چیزی در نهاد من قرار داده است، تا آنکه اذعان کنم به این حقیقت که او از من کامل تر است. آن حقیقت در ذات خود، حائز همه کمالاتی است که من به آن ها می اندیشم و معتقد هستم.

در یک کلام می خواهم بگویم: آن حقیقت، خداوند است.

دکارت، در نظریات فلسفی خود، به جدایی فکر از ماده اعتقاد داشت. دلیل این تفاوت بنیادین هم از نظر او این

بود که در وجود فکر و اندیشه نمی توان شک کرد، ولی در مورد مادّه، امکان شک و تردید وجود دارد.

نظریّه دوگانه انگاری دکارتی (Cartesian dualism) که با عباراتی مانند نظریّه دوگانه گرایی ذهن و بدن (Mind-body dualism) تعبیر می شود، به این امر، اشاره دارد.

بنا بر این، دو جوهر کاملاً متفاوت آفریده شده اند. یکی جوهر فکر که از مادّه و امور مادی مبرا می باشد. و دیگری، جوهر مادّه است که دارای دو ویژگی "اشغال فضا" و "حرکت" است.

دکارت، ریاضیّات را مناسب ترین وسیله برای تفکر و تعقل می دانست، و فکر و عقل را طریق رسید به حقائق امور، قلمداد می نمود.

گروه دیگری از فلاسفه اروپا نیز، مانند باروخ اسپینوزا (Baruch Spinoza)، متولد سال 1632، و متوفای سال 1677 میلادی و گوتفرید لایبنیتس (Gottfried Leibniz)، متولد سال 1646 و متوفای سال 1716 میلادی، راه دکارت را پیمودند و مکتب "عقل گرایی" یا "اصالت عقل" را برای راه یافتن به حقایق هستی، ترویج نمودند.

نقش عقل، از دیدگاه تجربه گرایان

در عین حال، گروه دیگری از اندیشمندان مانند فرانسیس بیکن (Francis Bacon)، متولد سال 1561، و متوفای سال 1626 میلادی و جان لاک (John Locke) متولد سال 1632 و متوفای سال 1704 میلادی و دیوید هیوم (David Hume) متولد سال 1711، و متوفای سال 1776 میلادی، در برابر دیدگاه "عقل گرایی" یا "اصالت عقل" به مخالفت

پرداختند و "تجربه علمی" را راه هدایت یافتگی انسان، قلمداد کردند.

بیکن، به جای تمرکز بر عقل گرایی محض، به نقش تجربه گرایی اهتمام ورزید. او می گفت: تنها با تجربه و آگاهی از قوانین طبیعت، می توان بر عالم طبیعت تسلط یافت.

بنا بر این، ادراک صحیح انسان از حقیقت، تنها در همان حدی است که تجربیات و مشاهدات او اثبات می کند.

از آنجا که بیکن، روش استقرایی فلسفه و تکیه بر منطق ریاضی که مورد اهتمام عقل گرایان مانند دکارت بود را نمی پذیرد، افراد را به مطالعه طبیعت و شناخت قوانین آن فرا می خواند تا از طریق تجربه و مشاهده عینی، به واقعیتهای پیرامون بپردازند. زیرا تنها در این صورت، فلسفه می تواند نتیجه بخش باشد و در عمل، موجب بهره مندی انسان ها

از مواهب آن گردد. بنا بر نظریه این اندیشمندان، باید به بازسای علوم انسانی و هنرها بر مبنای تجربه و اصول استقراء علمی، همت گماشت. زیرا از طریق تجربیات دقیق و مشاهدات نظام مند، می توان به اصول کلی و قوانین عامّ، نائل شد.

جان لاک نیز، دیدگاه رنه دکارت را مبنی بر عقائد فطری که در نهاد آدمی قرار داده شده است، نفی می کند. او، منشأ پدایش عقائد و دانش ها را در یک کلمه معرفی می کند: "تجربه".

وی در کتاب خود به نام "مقاله ای درباره درک انسان"، دیدگاه یادشده را توضیح می دهد.

وی در کتاب مذکور، چنین می گوید:

"از خود می پرسیم: چگونه آن لوح سفید (ذهن انسان) و خزانۀ بزرگ، مملوّ از مفاهیم و تخیّلات بی شمار و پرهیاهو می گردد؟

چگونه انسان آن صفحه سفید را با انواع گسترده نقاشی ها رنگ آمیزی می کند؟

چگونه تمام مصالح و استدلال و علم خویش را فراهم می سازد؟

پاسخ من به این پرسش ها در یک کلمه این است که می گویم: به وسیله تجربه".

دیوید هیوم نیز، با عقل گرایی که توسط فیلسوفانی مانند دکارت و اسپینوزا تبیین شده بود مخالفت ورزید، و همانند فرانسیس بیکن، تجربه گرایی را سرلوحه افکار خود قرار داد. وی در "رساله ای در باب طبیعت انسان" (A Treatise of

Human Nature) که در سال 1740 میلادی به اتمام رسید، معارف فطری را انکار کرد و تجربه را به عنوان سنگ بنای شناخت آدمی دانست.

او قانون علیّت و استنتاج کلی از طریق استقراء را از دیدگاه عقلی، غیر قابل قبول می دانست، بلکه آنها را نوعی عادت ذهنی قلمداد می کرد.

دیدگاه ایمانوئل کانت

بر اساس آنچه بیان شد معلوم گردید که برخی از دانشمندان اروپا در اوج شکوفایی دوران انقلاب علمی و عصر روشنگری در مغرب زمین، "عقل" را به عنوان وسیله هدایت بشر به حقایق عالم معرفی کرده اند، اما بعضی دیگر از آنان، به انکار عقل گرایی پرداخته و "دانش تجربی" را ابزار مناسبی برای راه یافتگی به واقعیت ها دانسته اند.

در این میان، اندیشمندانی در صدد حل این اختلاف برآمده و نقش عقل را به صورت مشروط، مورد تایید قرار داده و جایگاه تجربه را نیز، تعیین نموده اند.

به عنوان مثال، ایمانوئل کانت (Immanuel Kant) متولد سال 1724، و متوفای سال 1804 میلادی، اندیشمند و فیلسوف عصر روشنگری است که به تبخّر در شناخت شناسی، فلسفه متافیزیک، مبانی اخلاق، و اثبات سازگاری خردگرایی با تجربه گرایی، شهرت دارد.

یکی از آثار مهمّ فلسفی او، کتاب نقد عقل محض (Kritik der reinen Vernunft) نام دارد که در سال 1781 میلادی منتشر گردید. کانت در این کتاب، پیرامون نیروی عقل به صورت کلیّ و محدوده قدرت آن و امکان یا عدم امکان متافیزیک، بحث می کند. وی، دیدگاه های هردو گروه از

فلاسفه عقل گرا مانند دکارت، و فلاسفه تجربه گرا مانند جان لاک را مورد ملاحظه قرار می دهد و تلاش می کند تا راه حلّ های منطقی را برای اشکالات و شبهات موجود در مورد اثبات جهان خارج از ذهن، و یا پاسخ به شک گرایی امثال دیوید هیوم در زمینه رابطه میان علّت و معلول، بیابد.

او شناخت بشر را به دو نوع تقسیم می کند:

1. شناخت پیشینی (A priori)، که شناخت مستقل از تجربه است.

2. شناخت پسینی (A posteriori)، که شناخت مبتنی بر تجربه است و بعد از تجربه حاصل می گردد.

گزاره پیشینی، باید ضروری و عامّ و غیر قابل تردید باشد و در همه موارد و حالات، صدق کند و استثنا نپذیرد.

اما شناخت پسینی مبتنی بر تجربه که از طریق حواسّ حاصل می شود، عمومیت ندارد و به عنون ضرورت مطلق قلمداد نمی گردد. زیرا ممکن است با تجربه موارد دیگر از طریق حواسّ، استثنا پذیر گردد.

جایگاه عقل در آئین اسلام

مکتب اسلام ، بیش از همه ادیان و مذاهب دیگر ، بر خردورزی و استناد به عقل و حکمت تأکید می کند. قرآن مجید ، انسان ها را به تفکر و تأمل عقلانی در آیات و نشانه های الهی تشویق می کند و (در سوره ص ، آیه 29) چنین می فرماید :

" كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ "

یعنی : این قرآن ، کتابی مبارک است که آن را فرستاده ایم تا مردم در آیات آن تعقل نمایند و خردمندان، یاد آور حقایق آن باشند.

عقل از دیدگاه اسلام ، زیربنای اساسی عقیده و معیار ارزشمند معرفت انسان است.

قرآن مجید، بی خردی و عدم تعقل و تدبّر را قاطعانه مورد نکوهش قرار می دهد و در آیه 62 از سوره مبارکه یس، چنین می فرماید:

ولقد اضلّ منکم جبلاً کثیراً أفلم تكونوا تعقلون.

یعنی: شیطان، جمع بزرگی از شما را گمراه کرد، آیا تعقل و تدبّر نمی کنید؟

از اینرو ، امیر مؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه، چنین می فرماید:

فبعث فيهم رسله و واتر اليهم انبيائه ليستأدوهم ميثاق
فطرته و يذكروهم منسى نعمته و يحتجوا عليهم بالتبليغ و
يثيروا لهم دفائن العقول.

یعنی: خداوند، پیامبران را به صورت پیاپی بر انگيخت، تا از
مردم بخواهند که به پیمان فطرت او عمل کنند، و
نعمتهای فراموش شده را یاد آورد شوند، و با تبليغ دين خدا
با مردم احتجاج کنند، و گنجينه های عقل را برای آنان بر
انگيزند.

پیامبر گرامی اسلام نیز، خردمندی را به عنوان میزان ارزش
آدمیان قلمداد می کند و در حدیثی که شیخ کلینی در کتاب
اصول کافی، باب "عقل و جهل" از آن حضرت روایت کرده
است، چنین می فرماید:

"إذا رأيت الرجل كثير الصلاة و كثير الصيام فلا تباهوا به
حتى تنظروا كيف عقله".

یعنی : اگر مردی را دیدید که بسیار نماز می خواند و بسیار روزه می گیرد، به او افتخار نکنید ، تا آنکه بنگرید عقل و خرد او چگونه است.

امیر مؤمنان (ع) نیز ، عقل را مساوی با زندگی و فقدان آن را در حکم مرگ معرفی می کند و چنین می فرماید :
"و فقد العقل فقد الحياة ، و لا يقاس إلا بالأموات".
 (همان منبع).

یعنی : فقدان عقل ، در حکم فقدان زندگی است ، و یک انسان بی خرد، تنها با مردگان قابل مقایسه است.
 بنا بر این ، آن گوهری که به حیات انسان ارزش می بخشد، عقل و اندیشه است.

بر این اساس ، امام جعفر صادق (ع) ، عقل را مایه هدایت انسان به آئین الهی و راه یافتن بشر به شاهره سعادت ابدی معرفی می کند و چنین می فرماید :

"من كان عاقلا كان له دين ، و من كان له دين دخل الجنة". (همان منبع)

یعنی: کسی که عقل دارد، دین هم دارد، و هرکه دین دارد، به بهشت راه خواهد یافت.

امام صادق (ع) در حدیث شریف دیگری، چنین می فرماید:
حجة الله على العباد النبي والحجة فيما بين العباد وبين الله العقل. (الكافي، جلد 1)

یعنی: حجّت خدا بر بندگانش پیامبر است، و حجّت میان بندگان و خداوند، عقل است.

امام کاظم علیه السلام در ضمن وصیت های خود به هشام بن حکم چنین می فرمایند:

"إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة، وأما الباطنة فالعقول". (كتاب تحف العقول)

یعنی: خداوند بر مردم دو حجت دارد: یکی ظاهری و دیگری باطنی. حجت ظاهری خداوند، پیامبران و امامان هستند، و حجت باطنی او، عقل و خردورزی است. در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

"العقل ما عُبِدَ به الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ به الْجَنَانُ". (الكافی، جلد 1)

یعنی: عقل آن است که خداوند با آن پرستیده می شود و بهشت در پرتو آن بدست می آید. بر اساس این حدیث شریف، عقل سلیم، باعث شناخت دین حقیقی و روش صحیح پرستش خداوند و به تبع آن، موجب کسب بهشت برین می گردد. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

أَنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ. (تحف العقول).

یعنی: همه خوبی‌ها در پرتو عقل ادراک می‌شوند، و کسی که عقل ندارد، دین ندارد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي، وَالْجَهْلُ يُغْوِي وَيُزِلُّ. (غررالحکم)
یعنی: عقل، هدایت می‌کند و نجات می‌بخشد، و نادانی
گمراه می‌کند و نابود می‌سازد.

امام صادق (ع) در حدیثی دیگر، چنین می‌فرماید:

العقل دليل المؤمن. (الكافي، جلد 1)

یعنی: عقل، راهنمای انسان با ایمان است.

امام کاظم (ع) هم می‌فرمایند:

إِنْ ضَوِيَ الرُّوحُ الْعَقْلُ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَاقِلًا كَانَ عَالِمًا بِرَبِّهِ
وَإِذَا كَانَ عَالِمًا بِرَبِّهِ أَبْصَرَ دِينَهُ. وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا بِرَبِّهِ لَمْ يَقُمْ

له دين. وكما لا يقوم الجسد إلا بالنفس الحية، فكذلك لا يقوم الدين إلا بالنية الصادقة، ولا تثبت النية الصادقة إلا بالعقل. (كتاب تحف العقول، وصيّت امام كاظم (ع) به هشام)

يعنى: نورانيّت روح به عقل است، پس اگر انسان بنده اى عاقل باشد، عالم به پروردگارش خواهد بود، و اگر عالم به پروردگارش باشد، دين خود را با بصيرت و آگاهى خواهد يافت. اما كسى كه جاهل به پروردگارش باشد، دين براى او فراهم نى شود. همانگونه كه بدن بدون جان نى تواند قوام داشته باشد، دين هم بدون نيّت راستين ، برپا نى گردد، و نيّت راستين هم فقط با عقل، تحقق مى پذيرد. امام رضا (ع) نيز، چنين مى فرمايد:

العقل هو الحجة على الخلق اليوم، يعرف به الصادق على الله فيصدقّه، والكاذب فيكذّبه. (الكافي، جلد 1)

یعنی: امروز، عقل حجت خداوند بر مردم است. آنچه راست است و به خدا نسبت داده می شود به وسیله عقل شناخته می شود و مورد تصدیق قرار می گیرد. و آنچه دروغ است و به خدا نسبت داده می شود نیز، به وسیله عقل دانسته می شود و لذا مورد تکذیب قرار می گیرد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید :

دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ. (الكافي)

یعنی: رکن انسانیت، عقل است، و از عقل، زیرکی، فهم، حفظ و دانش بر می خیزد. با عقل، انسان به کمال می رسد، و عقل، راهنمای انسان، بینا کننده او و کلید کارهای آدمی است.

در پرتو آنچه بیان شد، جایگاه والای عقل از دیدگاه آئین اسلام، روشن می گردد.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که اگر عقل و خرد انسان دارای چنین قدرت در جهت ادراک حقایق است، پس انسان چه نیازی به هدایت الهی دارد؟

پرسش دیگری که در این زمینه مطرح می گردد این است که مگر هدایت شدن امری اختیاری نیست که باید از جانب خود انسان ها فراهم شود؟ و اگر چنین است، چرا از خدا می خواهیم که ما را هدایت فرماید؟ و اگر هدایت بدست خداست، آیا این امر به جبر منتهی نمی شود؟

دلیل نیاز انسان به هدایت الهی چیست؟

در پاسخ به این سؤال ها، به نکات ذیل اشاره می شود:

نکته اول

هدایت، دارای مراتب و درجات گوناگونی است و فراتر از هر مرتبه، مرحله بالاتری نیز وجود دارد.

از طرفی دیگر، در مسیر هدایت عقلانی، موانعی مانند تمایلات شخصی، وَّهم، گرایش به شهوات نفسانی، خطای در فهم، غلبه احساسات و امثال آن ها وجود دارند که می توانند از شفافیت و نافذ بودن نیروی خِرَد بکاهند. بر این اساس، هدایت یافتگی اولیاء الهی که از تمایلات شخصی و غلبه شهوات محفوظ هستند، بالاتر از سطح هدایت یافتگی ما هست، و هدایت یافتگی انبیاء و امامان معصوم (علیهم السلام) که از تسلط احساسات و اوهام نیز، در امان هستند، فراتر از همگان است.

بنا بر این، از خدا می‌خواهیم تا در عبور از موانع فهم صحیح، ما را یاری کند و از مرحله فعلی هدایت الهی، به مراحل بالاتر نائل فرماید.

نکته دوم

اینکه برخی از افراد گمان برده اند که هدایت انسان‌ها بدست خداوند است و بندگان او در این امر نقشی ندارند، به خاطر برداشت ناقصی است که از برخی از آیات قرآنی صورت پذیرفته است.

به عنوان مثال، در آیه 213 از سوره بقره چنین آمده است:

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

یعنی: و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

برخی از اشخاص گمان برده اند که این آیه، نشانه جبر است و انسان، در هدایت شدن خود هیچ نقشی ندارد.

این در حالی است که قبل از عبارت یادشده، مطالبی ذکر شده است که نشان می دهد: انسانهای هدایت یافته، زمینه هدایت شدن را در خود به وجود آورده اند، و آنگاه مشمول هدایت ویژه الهی گردیده اند. هنگامی که به مجموعه آیات در این بخش از قرآن کریم نگاه می کنیم، حقیقت برای ما آشکار می شود.

در این مجموعه از آیات، چنین می خوانیم:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا
اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا

اِخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

یعنی: مردم يك اُمَّت بودند؛ خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، بر آنان نازل فرمود، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. تنها کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنان رسیده بود، به خاطر انحراف از حق، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنهایی را که به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود ایمان آورده بودند، به فرمان خودش، هدایت نمود. و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید، افراد هدایت یافته، نخست با خواست خود (در پرتو عقلانیت و اراده آزاد

خویش) ایمان آوردند، و آنگاه مورد هدایت ویژه الهی نیز، قرار گرفته اند.

بنا بر این، هدایت بر دو بخش است:

1. هدایت اولیّه.

2. هدایت ثانویّه.

مقصود از هدایت اولیه این است که انسان ها، با اختیار و انتخابگری خود و به حکم عقل، طرفداری از حق و حقیقت را برمی گزینند و از باطل و ظلم و ستم، بیزاری می جویند.

اما منظور از هدایت ثانویّه، آن است که پس از انتخاب راه حق و حقیقت و عدالت توسط اهل ایمان، خداوند نیز به یاری آنان می شتابد و هدایت ویژه خود را که تضمین کننده نیل به سعادت مطلوب است، نصیب آنان می فرماید.

بنا بر این، هدایت نوع اول، با گزینش راه حق در پرتو خردورزی توسط بنده انجام می گردد، ولی هدایت نوع دوم، پس از فراهم شدن زمینه آن توسط بنده، به عنوان پاداش عمل از جانب خداوند بزرگ، صورت می پذیرد.

همچنین، ضلالت نیز بر دو بخش است:

1. ضلالت و گمراهی اولیه.

2. ضلالت ثانویه.

مقصود از گمراهی اولیه آن است که شخص، با اختیار خود و بر خلاف فرمان عقل، راه باطل را برگزیند و از حق و حقیقت رویگردان باشد.

منظور از ضلالت ثانویه این است که در صورت انتخاب راه باطل توسط یک انسان ستمگر، خداوند نیز درهای عنایت خاص و هدایت هایی که ویژه انسان های با ایمان است را

بر روی او نعی گشاید. زیرا شرط گشودن این دروازه های هدایت، خواستن خود شخص مکلف است، و از آنجا که در مرحله هدایت اولیه، او راه باطل را انتخاب کرده، عملاً خویش را از لطف الهی در هدایت ثانویه نیز، محروم ساخته است.

به همین دلیل، یک دسته از آیات قرآن با صراحت، هدایت یافتن یا گمراه شدن را امری اختیاری می داند. این دسته از آیات، به هدایت و ضلالت اولیه اشاره دارد.

در اینجا، نمونه هایی از آیات مذکور را یادآور می شویم:

در آیه سوم از سوره "الانسان"، چنین می خوانیم:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.

یعنی: ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه سپاسگزار باشد یا ناسپاس.

در آیه 29 از سوره کهف نیز، چنین آمده است:

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.

یعنی: بگو حق از جانب پروردگار شما است، پس هرکس بخواهد ایمان آورد، و هرکس بخواهد کفر ورزد.

همچنین در آیه 256 از سوره بقره، چنین می خوانیم:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.

یعنی: در دین، اکراه و اجباری نیست. راه درست از بیراهه، روشن گردیده است.

بر اساس این آیات روشن الهی، انسان مختار است تا با آزادی کامل و در پرتو عقل و خرد، راه هدایت را انتخاب کند، یا با زیر پا نهادن عقلانیت و خردورزی، بیراهه ضلالت و گمراهی را برگزیند.

اما آن دسته از آیات که هدایت و ضلالت را به امر و یا خواست خدا معرفی می داند، به هدایت و ضلالت ثانویه اشاره دارد.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که عقلانیّت، در هدایت یافتن انسان نقش اساسی دارد. اما در عین حال، به دو دلیل، از خداوند بزرگ، طلب هدایت می کنیم:

دلیل نخست: طلب هدایت از خداوند، به منظور جلب حمایت الهی برای رفع موانعی است که بر سر راه عقل انسان قرار دارند، مانند گرایش های نفسانی، احساسات منافی عقلانیت و عدالت، و اوهامی که چه بسا انسان را از مسیر خردورزی اصیل و شفاف، دور می سازند و از رسیدن به هدایت واقعی باز می دارند.

دلیل دوم: خواستن راهنمایی از خداوند، به منظور آن است که پس از هدایت اولیّه در پرتو عقل و اختیار، هدایت ثانویه را که پاداش الهی و ضامن رسیدن به مقصود است، نصیب ما بفرماید.

بحث علمی دیگر

امتیازات حرکت بر "خطّ مستقیم"

در آیه "اهدنا الصراط المستقیم" از خدا می خواهیم تا ما را به راه "مستقیم" هدایت کند، در حالی راه های گوناگونی برای رسیدن به کمال و سعادت و قرب الهی وجود دارند. چنانکه در آیه 69 از سوره عنکبوت، می خوانیم:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.

یعنی: و آنان که در راه ما مجاهده کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.

در این آیه ، به "سُبُل" یعنی راه ها به صورت جمع اشاره شده است که همه آنها به خداوند ختم می شوند.

در اینجا، این پرسش مطرح می شود که چرا از خداوند می خواهیم تا ما را به آن یک راه "مستقیم" هدایت کند که توصیف آن را در آیات ذیل، بیان فرموده است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ . وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ . (آیه 60 و
61 از سوره "یس")

یعنی: ای فرزندان آدم، آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمنی آشکار است. و اینکه مرا پرستید، که این است صراط مستقیم.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ
مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا. (آیه 175 از
سوره نساء)

یعنی: اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او پیوستند،
خداوند آنان را در رحمت و فضل خود وارد می سازد، و آنان
را به صراط مستقیم ، هدایت می فرماید

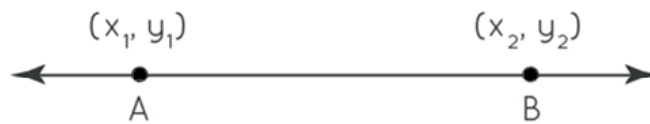
در پاسخ به این پرسش ، نکات ذیل را یادآور می شویم:

نکته اول

"خطّ مستقیم" از دیدگاه دانش هندسه و ریاضیات،
ویژگیهایی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

- خطّ مستقیم، بدون انکسار و شکستگی، و بدون
انحناء و خمیدگی است و در جهت واحد، امتداد دارد.

- خطّ مستقیم، کوتاه‌ترین فاصله میان دو نقطه را نشان می‌دهد.



- برای هر دو نقطه که به صورت مشخص در نظر گرفته شوند، یک خط مستقیم منحصر به فرد وجود دارد که از آنها عبور می‌کند.
- نقطه‌هایی که روی خط مستقیم قرار دارند، همه در راستای یک امتداد هستند و زاویه و انحرافی نسبت به یکدیگر ندارند.
- امتداد خطّ مستقیم، بی‌نهایت است. (تفاوت میان "خط مستقیم" با تعاریف مدرن را با "پاره خط" که برخی از پیشینیان آن را به عنوان خطّ مستقیم معرفی می‌کردند، در نظر داشته باشید).

- گرچه طول "خط مستقیم" بی نهایت است، اما مساحت و حجم آن صفر است.

نکته دوم

بنا بر آنچه بیان شد، حرکت بر خط مستقیم، امتیازات ذیل را در بر دارد:

- لازمه حرکت بر خط مستقیم، توجّه مداوم به نقطه مقصد است که در یک امتداد قرار دارد. از آنجا که مقصد انسان در سیر به سوی حق، تنها خداوند است، بنا بر این، انسان نمی تواند به جهات دیگری که منافی با جهت صحیح به سوی مقصد است، التفات و توجّه داشته باشد. به همین جهت در آیه 60 و 61 از سوره مبارکه "یس" چنین می فرماید: "ای فرزندان آدم، آیا با شما عهد نکردم که شیطان را

نپرستید، که او برای شما دشمنی آشکار است. و اینکه مرا پرستید، که این است **صراط مستقیم**".

- از جمله امتیازات حرکت بر یک مسیر مستقیم آن است که پایان آن را به آسانی و به صورت واضح، می توان محاسبه و مشاهده کرد.

- از آنجا که انتخاب حرکت بر خط مستقیم، گزینش کوتاه ترین فاصله بین خود و مقصد است، امکان رسیدن به هدف در زمان کمتر فراهم می گردد. در صورتی که حرکت بر خط منحنی یا منکسر به سوی هدف، راه را دورتر می سازد و رسیدن به مقصد را به تاخیر می اندازد.

بدین جهت، قرآن مجید در آیه 186 از سوره بقره، چنین می فرماید:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ.

یعنی: هرگاه بندگان من از تو در باره من پپرسند، من نزدیک هستم.

اما در آیه 44 از سوره فصلّت، چنین می خوانیم:

وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرَّ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى
أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ.

یعنی: آنان که ایمان نمی آورند، در گوش آنها سنگینی است و گویا کورند و نمی بینند، آنان از جایگاهی دور، فراخوانده می شوند.

- همانگونه که در خصوص ویژگی های خط مستقیم گفتیم: نقطه هایی که روی خط مستقیم قرار دارند، همه در راستای یک امتداد هستند و زاویه و انحرافی نسبت به یکدیگر ندارند. همین طور، افرادی که بر روی صراط مستقیم به سوی مقصد واحد حرکت می کنند، همه در یک راستا سیر می کنند و نسبت به

یکدیگر زاویه ای ندارند. از اینرو اگر همه پیامبران و پیشوایان معصوم و اولیاء خدا در یک مکان، اجتماع کنند، هرگز میان آنها اختلاف و نزاعی نخواهد بود.

- لازمه سیر مدام بر خط مستقیم، حضور قلب، توجّه مستمر و حواس جمعی پایدار است تا از انحراف به جهات دیگر پیشگیری به عمل آید.

- حرکت مدام بر خطّ مستقیم که امری ثابت و منظمّ است، فرایند اعتماد و تضمین رسیدن به مقصد را تأمین می کند. زیرا در صورت ادامه حرکت بر خطّ مستقیم به سوی هدف، وصول به مقصد مورد نظر، امری قطعی است و هرگامی که بر می داریم، به آن هدف، نزدیک تر می شویم.

اما در صورت انحراف از امتدار خطّ مستقیم و حرکت بر روی خطوط متعدّد منحنی و منکسر،

تضمینی برای نیل به مقصد و نزدیک شدن مدام به
آن نقطه مورد نظر، وجود ندارد.

سوره حمد – آیه هفتم

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

ترجمه:

راه کسانی که به آنان نعمت دادی، نه آنانکه مورد غضب قرار گرفتند، و نه گمراهان.

توضیح: با توجه به روایاتی که به شرح این آیه شریفه پرداخته اند، معنای آیه مذکور بدین صورت است:

راه آنان که نعمت ایمان و سعادت دنیا و آخرت را به آنها عطا فرمودی، نه آنانکه به سبب طغیان و سرکشی، مورد خشم قرار گرفتند، و نه کسانی که به خاطر جهل و ناآگاهی، به انحراف و گمراهی مبتلا شدند.

بحث علمی

ماهیت ذاتی انسان ها

انسان ها بر اساس این آیه شریفه، بر سه دسته تقسیم شده اند:

دسته اول، مؤمنان و صالحان که مشمول نعمت الهی قرار گرفته اند.

دسته دوم، طغیانگران که مورد خشم قرار گرفته اند.

دسته سوم، گمراهان که به خاطر جهالت خود به انحراف کشیده شده اند و راه مستقیم را گم کرده اند.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا عاملی ذاتی، موجب سرکشی یا انحراف دسته دوم و سوم بوده

است و یا عوامل دیگری مانند تربیت و محیط، در تعیین سرنوشت افراد بشر، نقش دارند؟

تامس هابز (Thomas Habbes)، فیلسوف سیاسی، متولد سال 1588 و متوفای سال 1679 میلادی، بر این باور است که آدمی به حسب طبیعت خود، موجودی خود بین است و بر اثر خودخواهی، برای احراز منافع خود، و به دلیل شگاک بودن و بی اعتمادی به دیگران، و به خاطر نیل به جاه و مقام، به خشونت طلبی و ستیزه جویی رو می آورد.

از آنجا که وضعیت طبیعی بشر، ملازم با جنگ همه بر ضد همه است، بر این اساس، اگر انسان ها به حالت طبیعی خود رها شوند، زندگانی آنان، همواره ملازم با ترس، کشتار، فقر، و خشونت دائم خواهد بود.

از اینرو، راه رستگاری بشر این است که انسان ها با قراردادهای سفت و سخت اجتماعی، کنترل شوند و از تفرّد در رسیدن به حقوق و امتیازات خود به صورت جائزانه، صرف نظر کنند و به تشکیل دولتی توانا و شایسته و فراگیر اهتمام ورزند که از مردم برخاسته باشد. آنگاه، مردم، حقوق طبیعی خود را به آن دولت مطلقه و مقتدر واگذار نمایند و به فرمان های آن ملتزم باشند.

هابز معتقد است که با قانون مدنی که لازمه آن عقد قراردادهای اجتماعی است، قانون طبیعی انسان ها که لازمه آن جنگ همه بر ضدّ همه است، مهار شود.

قانون مدنی، آزادی های فردی را در قانون طبیعی محدود می سازد، تا از جنگ و ستیز بر سر منافع، پرهیز شود، و

همه انسان ها از طریق منافع مشترک، بهره مند گردند و به صورت ملّی متحد و یکپارچه باقی بمانند.

هابز، دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه سیاسی، در کتاب معرف خود به نام "لویاتان" (Leviathan) در سال 1651 میلادی، به رشته تحریر در آورد. او در این کتاب، به شیوه تدوین قراردادهای اجتماعی می پردازد.

وی، نام این کتاب را از اسطوره لویاتان گرفته است که اشاره به هیولای بزرگی است که از دریاها سر بر می آورد.

اما گروهی از اندیشمندان دیگر، به مخالفت با هابز برخاستند و دیدگاه او را زیر سؤال بردند.

جان لاک، با دیدگاه تامس هابز که انسان را به حسب طبیعتش موجودی خشونت طلب و ستیزه جو میدانست،

مخالفت می کند و معتقد است که انسان، ذاتا در پی نیل به سعادت و شادی است. بنا بر این، دیدگاه هابز را مبنی بر ضرورت التزام انسان ها به دولتی مطلقه و با اقتدار، و واگذاری حق طبیعی انسانها به آن دولت را مردود می شمارد. وی، اندیشه های فلسفه سیاسی خویش را در کتاب خود به نام "دورساله درباره حکومت" (Two Treatises of Government) تبیین نموده است.

جان لاک در این کتاب، بر خلاف تامس هابز، حکومت مطلقه را نفی می کند. بلکه تامین و تضمین حقوق شخصی و طبیعی شهروندان توسط دولت ها را اساس مشروعیت نظامها و حکومت ها می داند.

این دیدگاه جان لاک، وی را به عنوان فیلسوف لیبرالیسم سیاسی، مشهور ساخت.

بلز پاسکال (Blaise Pascal) ریاضیدان، فیزیکدان و فیلسوف متولد سال 1623 ، و متوفای سال 1662 میلادی، بر آن بود که انسان از یکسو، موجودی آسیب پذیر و ضعیف است که احساسات و هیجانات می توانند او را گمراه سازند، اما از سویی دیگر، موجودی متفکر است.

بنا بر این، عظمت و شکوه انسان، در تفکر او نهفته است. انسان در پرتو تفکر می تواند به تعالی برسد .

کانت ، مصدر و منبع خیر را در درون ذات انسان قلمداد می کند در زمینه معیار خوبی، معتقد است به اینکه سرچشمه خیر، در جایی دیگر مثل جهان طبیعت یا قلمرو خداوند، خارج از موضوع انسان قرار ندارد. بلکه سرچشمه خیر، فقط خود اراده خیر است.

اراده خیر ، آن چیزی است که بر اساس وظیفه و بر مبنای قانون اخلاقی جهانی که انسان مختار به صورت آزادانه برای خود روا می دارد، رفتار می کند.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که میان اندیشمندان غرب، در این زمینه که آیا انسان ذاتاً به حسب طبیعتش موجودی خشونت طلب و ستیزه جو هست و یا موجودی خیرخواه و در پی نیل به سعادت و خوشبختی، اختلاف نظر وجود دارد.

از اینرو، هریک از مکتب های فکری مغرب زمین، دیدگاه خود را در زمینه تحلیل رفتارها و جهت گیری های افراد بشر تشریح کرده اند، و راهکارهای ویژه خود را به منظور راهبری انسان ها و کنترل جوامع، در راستای رساندن آنان به

سعادت و نعمت، و پیشگیری از سرکشی و گمراهی، عرضه نموده است.

دیدگاه آئین اسلام

از دیدگاه اسلام، فطرت انسان ها ذاتاً پاک و حق طلب است.

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید:

"فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ". (سوره روم، آیه 30).

یعنی: پس با حق جویی به سوی آئین الهی روی آور، همان فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش

خداوند غیر قابل تبدیل و تغییر است، این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

بنا بر این، فطرت، امری اکتسابی نیست، بلکه ودیعه ای الهی است که به منظور هدایت تکوینی در صلب وجود انسان نهفته است. این نیروی هدایتی تکوینی، فقط با هدایت تشریعی واقعی تطابق دارد، و القائنات نادرست و غیر حقیقی را، چه در مقام شناخت و چه در مقام گرایش، مردود می شمارد.

کلمه "حنیف" در آیه یادشده نیز، که به معنای نهادی است که در ذات و سرشت خود، متمایل به حقانیت و حقیقت می باشد، بر این سخن گواهی می دهد.

بر اساس آنچه بیان شد، نشانه درستی و حقانیت یک دیدگاه و یا حکم، منطبق بودن آن با فطرت است؛ و

علامت نادرستی و بطلان آن، عدم انطباق با فطرت اصیل انسان می باشد که به عنوان ویژگی ذاتی در وجود انسان ها قرار داده شده است.

فطرت مانند شاقولی است که تشخیص خوبی از بدی، حق از باطل، و عدالت از ظلم، در راستای آن معلوم می گردد، و مانند ترازو و میزانی است که هماهنگی یا ناهماهنگی یک احساس و گرایش با باید ها و نبایدهای واقعی، در پرتو آن ثابت می شود.

هدایت تشریعی الهی با هدایت تکوینی فطری مانند دو همزاد هستند که با هم انطباق کامل دارند. بنا بر این، معیار اساسی برای شناخت تشریع حقیقی الهی، تطابق آن با فطرت پاک انسانی است.

نکته مهمّ دیگری که در آیه مذکور نهفته است، عمومیت و شمول مقتضیات فطرت نسبت به همه انسان هاست، و اختصاص به فرد یا گروه خاصی ندارد.

واژه "الناس" در آیه یادشده که جمع با الف و لام است و دلالت بر عموم می کند، شاهی برای این سخن است.

بر این اساس، امام صادق (ع) در حدیثی که شیخ کلینی و شیخ صدوق روایت کرده اند، چنین می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا".

یعنی: خدای عزّ و جلّ، همه انسان ها را بر اساس همان فطرتی که آنان را بر اساس آن ابداع فرموده، آفریده است.

با بررسی روایات اسلامی در این زمینه معلوم می گردد که برخی از احادیث به معانی لغوی، و بعضی دیگر به معنای

اصطلاحی، و گروه سوم از روایات به نمونه هایی از مقتضیات فطرت اشاره دارند. برخی از روایات مذکور را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

1. پیامبر بزرگ اسلام می فرماید:

"كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ". (غوالی اللئالی، جلد 3).

یعنی: هر نوزادی بر مبنای فطرت متولد می شود، مگر این که پدر و مادرش او را به آئین یهود یا نصرانیت درآورند.

2. زُرارَه از امام صادق علیه السلام از معنای کلمه حنیف در آیه "حنفاء لله" سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

"هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ: فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ". (بحار الأنوار، جلد 3، کتاب التوحید).

یعنی: این امر اشاره به فطرتی است که خداوند همه انسانها را بر اساس آن آفریده است و در آن تغییری نیست. سپس فرمود: خداوند سرشت انسان ها را بر اساس معرفت و شناخت، آفریده است.

3. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

"ما من نفس تولد الاّ علی الفطرة". (کنز العمال، جلد 4).

یعنی: هیچ نفس (انسان) که متولّد می شود نیست، مگر اینکه بر اساس فطرت آفریده می شود.

4. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

"الحمد لله الذي ألهم عباده حمده و فاطرهم على معرفة ربوبيته". (اصول کافی، جلد 1).

یعنی: سپاس، سزاوار خداوندی است که ستایش خود را به بندگانش الهام فرمود، و آنان را بر معرفت ربوبیت خودش آفرید.

5. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

"بالفطرة تثبت حجة". (کتاب التوحید شیخ صدوق).

یعنی: با فطرت، حجت الهی ثابت می گردد.

6. امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر که شیخ صدوق روایت نموده است می فرمایند:

"فطرهم على التوحيد عند الميثاق على معرفته أنه ربهم".

یعنی: خداوند انسان ها را بر اساس توحید ابداع فرموده است، هنگامی که از آنان بر معرفت خود عهد و پیمان گرفت که او پروردگار آنان است.

این حدیث امام باقر علیه السلام، اشاره به آیه "ذَرَّ" است که در قرآن مجید به این شرح آمده است:

"وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ". (سوره اعراف، آیه 172).

یعنی: به یاد آور زمانی را که پروردگار تو، از پشت بنی آدم، فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت. فرمود: آیا پروردگارتان نیستم؟! گفتند: آری، شهادت می‌دهیم، تا این‌که در روز قیامت نتوانید بگویید: ما از این امر غافل بودیم.

7. در حدیثی از رسول گرامی اسلام، چنین آمده است:

"الْبَرُّ مَا سَكَنَتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالْإِثْمُ مَا لَمْ تَسْكُنْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَلَمْ يَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ". (مسند احمد ابن حنبل، جلد 4).

یعنی: خوبی آن است که نفس انسان از آن احساس آرامش کند و قلب آدمی به اطمینان برسد. و گناه آن است که

نفس انسان از آن آرامش نیابد و قلب او نیز به اطمینان
نرسد.

8. امام علی (علیه السلام) در باره عقل فطری، به نقل از
رسول گرامی اسلام چنین می فرماید:

"فیقع فی قلب هذا الانسان نور، فیفهم الفریضة و
السنة، والجید والردیء، ألا ومثل العقل فی القلب كمثل
السراج فی وسط البیت". (اصول کافی جلد 1).

یعنی: در قلب انسان، نوری قرار می گیرد که در پرتو آن،
فریضه و سنت را می فهمد، و خوبی را از بدی تشخیص
می دهد. آگاه باشید! مَثَل عقل در قلب، مانند چراغ است
در میان خانه.

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می گردد که فطرت در
اصطلاح قرآنی و روایی، مجموعه ویژگی های انسانی و
حقایق ربّانی در دو بُعد بینش و گرایش است که در نهاد

انسان بما هو انسان، در راستای هدایت تکوینی آدمی، تعبیه شده است.

همچنین، نشانه درستی و حقانیت یک موضوع، منطبق بودن آن با فطرت است؛ و علامت نادرستی و بطلان آن، عدم انطباق با فطرت می باشد. تشخیص خوبی از بدی، حق از باطل، و عدالت از ظلم، در راستای فطرت معلوم می گردد، و هماهنگی یا ناهماهنگی یک احساس و گرایش با باید‌ها و نبایدهای واقعی، در پرتو فطرت به اثبات می رسد.

نتیجه

بر این اساس، انحراف برخی از انسان ها یا به دلیل خودخواهی و لجاجت است که آنان را به ورطه ظلم و تجاوز سوق می دهد و مصداق "مغضوب علیهم" می گردند، و یا

به خاطر جهالت و ناآگاهی است که آنان را در ظلمت گمراهی و ضلالت فرو می برد و مصداق "ضالّین" می شوند. از اینرو، حالات انحراف مذکور، از ذات انسان ها و طبیعت آنان سرچشمه نگرفته است، بلکه ناشی از عوامل دیگری مانند تربیت نادرست و یا محیط ناسالم و امثال آنهاست.

یک نکته دقیق

یک پرسش ظریفی که ممکن است پس از خواندن آیه هفتم از سوره مبارکه حمد به ذهن مخاطبان خطور کند این است که چرا در عبارت "انعمت علیهم" (یعنی: آنانکه تو به آنها نعمت دادی)، عطای نعمت به آن دسته از مردم به خدا نسبت داده شده است. اما در عبارت "غیرالمغضوب علیهم" (یعنی: غیر از افرادی که مورد غضب قرار گرفته اند) و

عبارت "ولا الضالین" (یعنی: و نه گمراهان)؛ مغضوب شدن آن گروه و گمراهی و ضلالت اولیّه گروه دیگر، به خدا نسبت داده نشده است؟

چرا نفرمود: "غیر از افرادی که تو بر آنان خشمگین شدی"، یا "تو آنان را گمراه کردی"؟

پاسخ این پرسش در پرتو آنچه در بحث علمی فوق بیان شد، روشن می گردد.

از آنجا که راه یافتگی انسان ها به مسیر صحیح ایمان و عمل صالح که موجب اعطاء نعمت الهی است، در پرتو فطرت عقلانی که خداوند به همه انسان ها عطا فرموده صورت می گیرد؛ بنا بر این، نسبت دادن اعطای نعمت به خداوند، امری منطقی است. زیرا فطرت پاک و حقجو که توسط خداوند به مردم داده شده، در هدایت اولیّه و

متنعم شدن راه یافتگان تاثیر گذار بوده و آنان نیز، در عین حال که اختیار و حق انتخاب داشتند، بدون لجاجت و خودخواهی و تعصب، بامقتضای فطرت عقلانی الهی به مخالفت برخاسته اند و راه ایمان و عمل صالح را برگزیده اند.

اما مغضوب شدن تعدادی از افراد بشر که به دلیل خودخواهی و لجاجت خودشان تحقق یافته، و یا گمراهی و ضلالت اولیه برخی دیگر که به دلیل نیاموختن، و یا تعصب آنان به وقوع پیوسته است، هیچکدام توسط خداوند انجام نشده که در نتیجه آن، مغضوب شدن یا گمراهی آن دو دسته به خدا نسبت داده شود. بلکه – علیرغم فطرت اصیل انسانی که خدا به آنان عطا کرده است – آنان خود، بر خلاف مقتضای فطرت عقلانی الهی، طریق ستم و تباهی

و یا عدم تلاش برای آموزش، و ماندن در تعصّب و جهل را
برگزیده اند.

سوره بقره – آیه های اول و دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿١﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

ترجمه:

الم. آن کتاب، شکی در آن نیست، راهنمای باتقوایان است.

توضیح:

سه حرف "الف"، "لام" و "میم" در "الم" از جمله "حروف مقطعه" در قرآن محسوب می شوند که توضیح داده خواهند شد. این حروف، به عنوان "فَوَاتِحُ السُّورِ" یعنی (آغاز کننده سوره ها) نیز، نامیده می شوند.

"ذَٰلِكَ" اسم اشاره است به معنای "آن". این کلمه برای اشاره کردن به امری که دور است، به کار می رود. در ادبیات

عربی، برای اشاره کردن به امری که اهمیّت فوق العاده دارد نیز، از این واژه استفاده می شود. از آنجا که مورد اشاره در اینجا "کتاب خدا" است، برای نشان دادن ارزش و ارجمندی آن کتاب مقدّس، کلمه "ذَلِکَ" به کار برده شده است.

الف و لام در "الکتاب"، از دیدگاه ادبیّات عربی و علم "نحو"، برای "تعریف جنس" و "استغراق خصائص افراد" است که دلالت بر کمال و جامعیت می کند.

بنا بر این، معنای آیه مذکور چنین می باشد:

آن کتاب کامل و جامع، بدون هیچ تردیدی، راهنمای پارسایان، پروا پیشگان، و پرهیزکاران است.

"مَتَّقِینَ" جمع "مَتَّقِی" به معنای انسان با تقواست. و تقوا آن است که در سایه پارسایی و پروا پیشگی، خود را در پرتو

حمایت الهی قرار دهیم، و "وقایه" به معنای صیانت از عذاب الهی را بدست آوریم.

به منظور توضیح بیشتر در باره "الم" در آغاز سوره بقره ، به نکات ذیل اشاره می کنیم:

نکته اول

"الم" ، از جمله حروف مقطّعه قرآن است که در آغاز شش سوره به شرح ذیل، قرار دارد.

1. سوره بقره

2. سوره آل عمران

3. سوره عنکبوت

4. سوره روم

5. سوره لقمان

6. سوره سجده

مجموعه حروف مقطعه در قرآن عبارتند از:

الم - الر - المر - ص - طه - حم - ن - ق - يس
المص - طس - طسم - حم عسق - كهيعص.

این حروف مقطعه در اول بیست و نه سوره از قرآن مجید
به شرح ذیل، قرار گرفته اند:

الم	سوره های بقره، آل عمران، روم، عنکبوت، لقمان، سجده
الر	سوره های یونس، هود، یوسف، إبراهيم، حجر
المر	سوره رعد
المص	سوره اعراف

سوره ق	ق
سوره طه	طه
سوره های شعراء و قصص	طسم
سوره نمل	طس
سوره یس	یس
سوره ص	ص
سوره های غافر، فصلت، زخرف، دخان، جائیه، احقاف	حم
سوره قلم	ن
سوره شوری	حم عسق
سوره مریم	که یعص

نکته دوم

در توضیح حروف یادشده و فلسفه قرار گرفتن "الم" در آغاز سوره بقره، نظریات گوناگونی بیان شده است.

برخی از مفسران، حروف یادشده را به عنوان رمزهایی غیبی دانسته اند که جز خدا و رسول، کسی مفهوم واقعی آن ها را نمی داند.

بعضی دیگر، حرف الف را اشاره به "الله"، و حرف لام را اشاره به "لوح محفوظ" و حرف میم را اشاره به "محمد" (ص) دانسته اند. مثل اینکه پیامی به این صورت گفته شده است: از الله، به وسیله لوح محفوظ، به محمد.

بعضی دیگر، الف را اشاره به مقام "توحید"، و لام را اشاره به مقام "صفات"، و میم را اشاره به مقام "مُلک و فعل" دانسته اند.

از اینرو می بینیم که برخی از عارفان، حرف "الف" را که اشاره به مقام "توحید" دانسته اند، در اشعار و سخنان خود، مورد اهتمام قرار داده اند.

به عنوان مثال، در رباعی مشهور ذیل، چنین آمده است:

دل گفت مرا علم لَدُنّی هوس است

تعلیمم کن اگر تو را دست رس است

گفتم که الف، گفت: دگر؟ گفتم: هیچ

در خانه اگر کس است، یک حرف بس است

حافظ نیز، با یک استعاره چند وجهی در غزل خود، چنین می گوید:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و در هر دو جهان آزادم

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست

چه کنم حرف دگر یاد نداد استاد

نکته سوم

برخی از تفسیر کنندگان دیگر قرآن در صدد برآمده اند تا "حروف مقطعه" را بر اساس "علم حروف و اعداد"، مورد تحلیل قرار دهند.

علم حروف و اعداد در نزد کسانی که به آن اعتقاد دارند، از جمله علوم غریبه است که به عنوان "علوم خفیه" یا علوم "ارثماطیقی" (Arithmetic) هم نامیده شده است. در باره اعتبار این فن، میان اندیشمندان اختلاف نظر است. برخی از آنان، بر آنند که با تحلیل و استخراج عدد هریک از حروف از طریق جدول های گوناگون حروف ابجد،

می توان به رمز و رازهای خاصی پی برد، و یا نسبت به رویدادهای آینده، پیشگویی کرد.

400	ت	60	س	8	ح	1	ا
500	ث	70	ع	9	ط	2	ب
600	خ	80	ف	10	ي	3	ج
700	ذ	90	ص	20	ك	4	د
800	ض	100	ق	30	ل	5	هـ
900	ظ	200	ر	40	م	6	و
1000	غ	300	ش	50	ن	7	ز

یک نمونه اولیه از جداول استخراج اعداد از حروف ابجد

دیدگاه های دیگری نیز، در تفسیر "الم" در آغاز سوره بقره بیان گردیده است.

یادآور می شود که هیچکدام از دیدگاه های یادشده، مطلبی قطعی و مستند به دلیلی مستحکم و غیر قابل تردید نیست.

بحث علمی

رابطه "پاکی روح" با "ادراک معارف"

آیه دوم از سوره "بقره" که فرمود: "هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" (یعنی قرآن، هدایت برای پارسایان است)، به این نکته مهم و ارزشمند علمی اشاره دارد که پاکی روح، در ادراک معارف و قدرت یادگیری، تاثیر گذار است.

زیرا لازمه پارسایی و پاکی جان، عبارت است از:

- حقیقت جویی،
- جهت گیری منصفانه،
- آرامش درون،

- نظم در رفتار،
- هدفمند بودن،
- انگیزه داشتن،
- تواضع در پذیرش حقیقت، و عدم تعصّب،
- منزّه بودن ذهن انسان از آلودگی های اخلاقی.

مجموعه صفات یادشده، افق اندیشه و محیط ذهن را برای پذیرش معارف زلال و دانش های اصیل و سازنده، مهیا می سازد.

دیدگاه فلسفه

مکاتب فلسفی گوناگون، این حقیقت را با استناد به عقلانیّت و استدلال خردمندانه، تبیین می کنند. در اینجا

به دو نمونه از دیدگاه های فلسفی اشاره می کنیم.

نظریه افلاطون

این حکیم یونانی در بخش هفتم از اثر معروف خود به نام کتاب "جمهوری" (Republic)، تمایلات و ویژگی های طبیعی انسان ها را توضیح می دهد و به این نکته اشاره می کند که هر انسان به منظور آموختن حکمت، باید جان خود را با فضائل اخلاقی مانند عشق به آموختن، تاب آوری، راستی و درستی و امثال آنها بیاراید.

وی، معتقد است که انسان به منظور درک بهتر حکمت و معرفت، باید آمادگی های معنوی مانند گرایش به "خیر" و علاقه مندی به فضیلت را در درون وجود خود، داشته باشد.

نظریه کنفوسیوس

در مکاتب فکری مشرق زمین نیز، مانند مکتب فلسفی کنفوسیوس، رابطه میان پاکی روح و قدرت آموختن و نیل به درجات عالی هدایت، به خوبی تبیین گردیده است.

وی، ارتباط میان "رِن" (Ren) و "لی" (Li) را با خرد ورزی انسان در ارتباط می داند؛ و پرورش معنوی و فضائل اخلاقی را موجب افزایش نیروی یادگیری و ادراک حقایق، قلمداد می کند.

"رِن" در مکتب مذکور، اشاره به فضیلت انسانی در زمینه رأفت، محبت، مهربانی، نوع دوستی، و خیر خواهی برای دیگران است.

"لی" در مکتب یادشده، اشاره به رفتار با نزاکت و دیسیپلین مناسب، و آئین معاشرت بر اساس هنجارهای صحیح اجتماعی است.

"رن"، اصلاح ساختار درونی انسان را تامین می کند؛ و "لی"، اصلاح ساختار بیرونی و روابط خانوادگی و اجتماعی را تضمین می نماید.

دو فضیلت یادشده، مکمل یکدیگرند، و زیربنای آموختن حکمت و شروط لازم برای هدایت یافتگی انسان ها را تشکیل می دهند.

دیدگاه علم

در پژوهش های علمی مدرن، مانند فراتحلیل های جامع در زمینه روانشناسی و روانکاوی، به این حقیقت اذعان شده

است که "هوش هیجانی" (Emotional Intelligence) که با عناوین "هوش عاطفی" یا "هوش احساسی" هم نامیده می شود؛ و همچنین، "هوش معنوی" (Spiritual Intelligence) که با عنوان "هوش روحی" نیز نامیده می شود، در امر یادگیری و ادراک حقایق، تاثیر بسزایی دارند.

اینک، به شرح دو مفهوم یادشده می پردازیم.

نقش "هوش هیجانی" در افزایش یادگیری

"هوش هیجانی" با علامت اختصاری "EQ" و "EI"، توسط روانشناسانی چون "استنلی گرینسپن" (Stanley Greenspan) "پیتر سالووی" (Peter Salovey) و "جان مایر" (John Mayer) مطرح گردیده و "دانیل گلمن" (Daniel Goleman)، روانشناس آمریکایی متولد سال 1946 میلادی نیز، در کتابی

که به همین نام (Emotional Intelligence) در سال 1995 میلادی منتشر ساخته، دیدگاه های خویش را تبیین کرده نموده است.

هوش هیجانی یا هوش عاطفی، به شناخت عواطف خود و دیگران، و همچنین، کنترل احساسات و عواطف خویش و دیگران می پردازد، و قلمروهای اصلی آن، شامل موارد ذیل می شود:

- خود آگاهی،
- پایداری و تاب آوری،
- شوق و انگیزه،
- مدیریت احساسات
- هدفمندی

- حلم و ظرفیت داشتن بالا
- همدلی اجتماعی
- کنترل و مدیریت تکانشگری (Impulsivity).

(تکانشگری، عبارت است از تمایل یک فرد به انجام رفتار، بدون دور اندیشی و بدون توجه به عواقب آن و بدون تأمل و اعمال کنترل).

یک متاآنالیز جامع

بر اساس یک فراتحلیل جامع (Meta-analysis)، که توسط گروهی از دانشمندان به سرپرستی "کارولین مک کان" (Carolyn MacCann) روانشناس و استاد دانشگاه "سیدنی" در استرالیا در سال 2020 میلادی انجام شد،

نقش "هوش هیجانی" در زمینه یادگیری، به صورت مستند تبیین گردید.

پژوهشگران در این فراتحلیل جامع، با ملاحظه حالات 42529 نفر از دانش آموزان که در 1246 سند پژوهشی گرد آمده بود، ارتباط بسیار مؤثر میان "هوش هیجانی" و میزان موفقیت در امر یادگیری را به اثبات رساندند.

بر اساس این پژوهش جامع، مکانیسم هایی که هوش هیجانی از طریق آنها بر میزان یادگیری تاثیر می گذارند، بدین شرحند:

- مدیریت استرس و اضطراب از طریق تنظیم احساسات تحصیلی.

- گسترش روابط اجتماعی و ایجاد فضای حمایتی در تعامل با اساتید، مربیان و هم‌کلاسی‌ها و تسهیل کار گروهی (Teamwork).

- ایجاد تناسب و همپوشانی میان موضوعات تحصیلی و خصوصیات عاطفی دانش‌پژوهان.

نتیجه

روانشناسانی که در این عرصه به پژوهش‌های عمیق پرداخته‌اند، بر این عقیده هستند که "هوش هیجانی" که موجب افزایش صفات مثبتی مانند خود آگاه، شکیبایی و تاب آوری، حلم و بردباری، اشتیاق و انگیزه، همدلی اجتماعی، تنظیم پاسخ‌های احساسی و عاطفی، و مدیریت تکانشگری است؛ در میزان افزایش یادگیری انسان و موفقیت او در امور زندگی، بسیار مؤثر است.

زیرا هوش هیجانی که موجب ارزش های اخلاقی یادشده است، در تقویت تمرکز، خودکارایی، خودتنظیمی و مهارتهای گروهی و اجتماعی، نقش بارزی را ایفا می کند، و بر موانعی مانند استرس، افسردگی، ناامیدی و اضطراب (مثل اضطراب های هنگام امتحانات)، غلبه می کند، و همچنین، تعامل با اساتید، مربیان و هم کلاسی ها را که موجب ایجاد فضای حمایتی و تسهیل کار گروهی می شود، بهبود می بخشد.

بسیاری از پژوهشگران بر آنند که در برخی از موارد، نقش "هوش هیجانی" (EQ) در افزایش موفقیت های آموزشی، بارزتر از نقش "بهره هوشی" (IQ) می باشد.

آن ارزش های اخلاقی مثبت که حاصل هوش هیجانی بالاست، بخشی از صفات و ویژگی های کسانی است که روحی پاک، و شخصیتی منزّه دارند.

با این بیان، رابطه میان "جان پاک" و "میزان یادگیری"، به خوبی روشن می گردد.

نقش "هوش معنوی" در تقویت نیروی ادراک

هوش معنوی (Spiritual Intelligence) که با نام "هوش روحی" نیز معروف است و با علامت اختصاری "SQ" و "SI" نشان داده می شود، توسط دانشمندان یادشده در ذیل، مطرح گردید:

● "دانا زوهر" (Danah Zohar) در کتاب "ساماندهی

مجدد مغز سازمانی" که در سال 1997 میلادی

منتشر شد،

● "کن اُدانل" (Ken O'Donnell) در کتاب "کیفیت

درونی"،

● "استیون بِنَدیکت" (Steven Benedict) در کتابی با

همین عنوان "هوش معنوی".

هوش معنوی، به اموری روحی، اخلاقی و معنوی مانند آنچه

در ذیل آمده است، می پردازد:

● خودآگاهی درونی،

● خود انگیختگی و احساس مسئولیت

- شفقت و دلسوزی برای دیگران،
- درک ارزش‌های معنوی و به کارگیری آنها.
- خودشناسی عمیق، فروتنی و شناخت جایگاه واقعی خویش در جهان،
- کل گرایی، تعالی روح و احساس ارتباط روحی با دیگران،
- کلان‌نگری و مشاهده امور در زمینه‌ای وسیع،
- تنوع‌پذیری و احترام به صاحبان ایده‌های متفاوت،
- احساس بر عهده داشتن رسالتی انسانی،
- درس عبرت گرفتن از فراز و نشیب‌های زندگی،

- اهتمام به آرامش روحی درونی همراه با تمرکز و تفکر عمیق،

- پایداری در شرایط بحرانی در پرتو بینش معنوی،

برخی از دانشمندان مانند مانجو مهتا (Manju Mehta) و وینیث کومار (Vineeth Kumar) تلاش کرده اند تا هوش معنوی را به صورت فشرده، به نحو ذیل، تعریف کنند:

"هوش معنوی عبارت است از: ظرفیت انسان برای داشتن یک هدف اجتماعی ملموس در زندگی، در پرتو خودشناسی، احراز وجدان اخلاقی در سطحی بالا، شفقت و همدلی با دیگران، و تعهد به ارزش‌های انسانی".

روشن است که ویژگی ها و صفاتی که برای صاحبان هوش معنوی بیان شدند، همه بر تعالی روح، و پاکی جان انسان دلالت دارند.

فرا تحلیل ها و پژوهش ای جامع دانشمندان در این عرصه، نشان می دهد که "هوش معنوی" با ویژگی های مذکور، در افزایش خلاقیت در حین یادگیری، و رشد شخصی دانش پژوهان، و بالابردن قدرت آنان در کسب معارف و علوم، تاثیر بسزایی دارد.

با این بیان، رابطه میان "پاکی روح" که منشأ ویژگی های هوش معنوی است، و "افزایش نیروی یادگیری"، به خوبی روشن می گردد.

زیرا این ویژگی ها، انگیزه عمیق و معنادار یادگیری را بالا می برند، سعه صدر و نیروی تاب آوری را افزایش می دهند، خود انگیزتگی و کلان نگری را توسعه می دهند، و فضای حمایتی مناسب تری را برای تحصیل فراهم می سازند.

نتیجه

در پرتو آنچه بیان شد معلوم گردید که سخن قرآن مجید در آیه دوم از سوره بقره که با عبارت "هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" به رابطه میان "هدایت یافتگی"، و "پارسایی" اشاره دارد، امری است که علاوه بر دیدگاه فیلسوفان بزرگ، با دیدگاه صاحب نظران دانش های روز مانند روانشناسی و روانکاوی مدرن نیز، تطابق دارد.

سوره بقره – آیه های سوم و چهارم

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

ترجمه:

آنانکه به غیب ایمان دارند، و نماز را برپا می دارند، و از آنچه روزی آنان کرده ایم انفاق می کنند.

توضیح:

"مُتَّقِينَ" و پرواپیشگان کسانی هستند که به "غیب" و آنچه با حواسّ ظاهری قابل احساس نیست ولی خداوند به آن خبر داده، اذعان دارند؛ و (نه تنها نماز می خوانند) بلکه نماز را در جامعه نیز، برپا می دارند؛ و بخشی از دارایی ها

و نعمت هایی که نصیب آنان کرده ایم را، در راه خدا و برای حمایت از آسیب دیدگاه جامعه انفاق می کنند.

در این آیات شریفه، برخی از مهمترین صفات "مُتَّقِین" (پاکان و پرهیزکاران) بیان شده است. در آغاز این خصوصیات، ایمان به "غیب" مانند ایمان به خدا، روح جاودان، روز رستاخیز و سایر واقعیّت ها و ارزش های معنوی که با حواس ظاهری احساس نمی شوند؛ بیان گردیده است. بر اساس این آیات شریفه، تقوای الهی و پاکی روح انسان، موجب اذعان و اعتقاد به حقائق غیبی یادشده می باشد.

بنا بر این، شایسته است تا رابطه میان "تقوا و پاکی روح" از یک طرف و "ایمان به غیب" از سویی دیگر، در پرتو علم و فلسفه، روشن گردد.

بحث علمی

رابطه میان "پاکی روح" و "ایمان به غیب"

هریک از مکاتب علمی، روانشناسی و فلسفی، دیدگاه خود را در این زمینه تبیین کرده اند. در اینجا به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم.

دیدگاه فلسفه

از نقطه نظر فلسفی، پاکی روح و پالایش روان، موجب رها شدن ذهن از توهم ها می شود، و آمادگی نیروی خرد را برای ادراک واقعیت ها در سطحی فراتر (مانند درک خیر و عدالت) فراهم می سازد.

دیدگاه های بارز فلسفی بر این حقیقت تاکید می کنند که اذعان به حقائق فراتر از حسّ که معارف غیبی نامیده می شوند، واقعیتی عقلانی و شهودی است که با پارسایی و پاکی روح، ارتباط مستقیم دارد و با افزایش تقوا و پاکسازی روح و روان، افزایش می یابد.

در اینجا به نمونه ای از پژوهش های عمیق در این زمینه می پردازیم.

سخن ایمانوئل کانت

ایمانوئل کانت، در پرتو پژوهش های عمیق خود در عرصه "نقد عقل محض" (Kritik der reinen Vernunft) و "نقد عقل عملی" (Kritik der praktischen Vernunft)، معتقد است که "قانون اخلاقی درون" که از ویژگی های روح پاک و متعالی است، انسان را به فضای عمل اخلاقی

رهنمون می سازد و راه ادراک حقائق عقلانی، ولی غیر محسوس با حواس ظاهری را ، مانند آزادی، جاودانگی، اراده خیر و نظم اخلاقی عادلانه، هموار می سازد.

نظم اخلاقی عادلانه و جامع نیز، آدمی را به سوی اذعان و ایمان به روح جاودان و آفریدگار عادل، سوق می دهد.

کانت، در کتاب "نقد عقل عملی"، بخش دوم، کتاب دوم، فصل دوم، قسمت پنجم؛ بر این نکته تاکید می کند که ایمان به وجود خدا و روح جاودان، اصل موضوع در عقل عملی انسان، قلمداد می گردد.

متن سخن ایمانوئل کانت در کتاب "نقد عقل عملی" بدین شرح است:

"Das moralische Gesetz führete in der vorhergehenden Zergliederung zur praktischen

Aufgabe, welche, ohne allen Beitritt sinnlicher Triebfedern, bloß durch reine Vernunft vorgeschrieben wird, nämlich der notwendigen Vollständigkeit des ersten und vornehmsten Teils des höchsten Guts, der **Sittlichkeit**, und, da diese nur in einer Ewigkeit völlig aufgelöst werden kann, zum Postulat der *Unsterblichkeit*. Eben dieses Gesetz muß auch zur Möglichkeit des zweiten Elements des höchsten Guts, nämlich der jener Sittlichkeit angemessenen **Glückseligkeit**, eben so uneigennützig, wie vorher, aus bloßer unparteiischer Vernunft, nämlich auf die Voraussetzung des Daseins einer dieser Wirkung adäquaten Ursache führen, d.i. die *Existenz Gottes*, als zur Möglichkeit

des höchsten Guts (welches Objekt unseres Willens mit der moralischen Gesetzgebung der reinen Vernunft notwendig verbunden ist) notwendig gehörig, postulieren".

ترجمه: "قانون اخلاقی" چنانکه در تحلیل قبل بیان شد، به وظیفه‌ای عملی منتهی گردید که بدون هیچ گونه دخالت انگیزه‌های حسی، صرفاً به واسطه‌ی عقل محض محقق می‌شود. و این، یعنی ضرورت تحقق یافتن کامل اوّلین و اصلی‌ترین بخشِ والاترین خیر، یعنی اخلاق. و چون این امر تنها در ابدیت می‌تواند به‌طور کامل تحقق یابد، به پُستولات (Postulat یعنی اصل موضوع و فرض ضروری) برای جاودانگی منجر می‌شود.

این قانون اخلاقی باید ما را، برای امکان تحققِ بخشِ دوم بالاترین خیر، یعنی سعادتِی که متناسب با آن اخلاق است، به همان اندازه بی‌طرفانه و بدون منفعت‌طلبی، تنها از راه خردورزی مستقل، به این پیش‌فرض برساند که علتی وجود دارد که با این پیامد تناسب دارد. یعنی باید وجود خدا را، به‌عنوان شرط امکان بالاترین خیر، فرض کنیم. (این بالاترین خیر که موضوع اراده ماست، به طور ضروری با قانون‌گذاری اخلاقی عقل محض پیوند دارد)."

بنا بر این، لازمه اراده بالاترین خیر در پرتو عقل عملی، ایمان به خداوند است که مصداق بارز ایمان به "غیب" محسوب می‌شود.

کانت، در ادامه سخنان خود در کتاب "نقد عقل عملی"، به این نکته اشاره می‌کند که سه اصل موضوع که از آنها با

عنوان "پُستولا (Postulat)" تعبیر می کند؛ برای قانون اخلاقی بدین شرح وجود دارند:

1. آزادی اراده

2. جاودانگی روح

3. وجود خداوند

زیرا، لازمه قانون اخلاق درون در ذات انسان، اذعان به عدالت و دادگری است. و این امر نیز، مستلزم ایمان به جاودانگی روح (برای دریافت پیامدهای رفتار خود) و وجود خداوند (به عنوان اجرا کننده عدالت) می باشد، تا هر فردی متناسب با عملکرد خود در این جهان، پاداش یا کیفر رفتار خود را در روز رستاخیز، دریافت نماید.

بنا بر آنچه بیان شد به خوبی روشن گردید، که رابطه نیرومندی میان تقوا که مستلزم قانون اخلاقی درون است،

و ایمان به حقایق غیبی مانند اذعان به وجود خدا، روح جاودان، و آزادی اراده وجود دارد.

دیدگاه علم روانشناسی

از منظر دانش روانشناسی، رفتار انسان بر مبنای ارزش ها (مانند پرهیزکاری و احسان به دیگران)، باعث تقویت باورها و اذعان به تطابق رفتارها با ارزش های مذکور می گردد و در اغلب موارد، افزایش هماهنگی های شناختی را به دنبال دارد.

بنا بر این، پارسایی، احسان و فداکاری؛ زمینه مناسب تری را برای باور به واقعیت های اخلاقی و حقائق معنوی فراهم می سازد.

بزرگان علم روانشناسی و روانکاوی، دیدگاه های عمیقی را در این عرصه بیان کرده اند که به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم.

نظریه آبراهام مازلو

روانشناس معروف آمریکایی به نام آبراهام مازلو (Abraham Maslow)، که سلسله مراتب نیازهای انسان را از دیدگاه روانشناسی انسان گرایانه تبیین کرده است، پس از نیازهای فیزیولوژی، ایمنی، اجتماعی، عزت نفس و خودشکوفایی؛ به بُعدی فراتر از همه این موارد که آن را "خود-تعالی" (Self-Transcendence) نامیده، اشاره کرده است.

از دیدگاه این روانشناس، "خود-تعالی" که بالاتر از "خودشکوفایی" قرار دارد، عبارت است از فراتر رفتن از

"خود" و گذشتن از خواسته های نفسانی به منظور نیل به حقائق و مبانی برتر و متعالی (که با حواسّ مادی مشاهده نمی شوند ولی تاثیری عمیق بر حیات انسان ها دارند) مانند آزادی، عشق، حقّانیت، عدالت، نوع دوستی، ایثار و فداکاری، وحدانیت و رسیدن به حقیقتی فراتر از خود که مظهر همه کمالات معنوی و الهی است.

نشانه های مقام خود-تعالی از دیدگاه مازلو، عبارتند از:

- داشتن تجربه های اوج (peak experiences)
 - انگیزه گرفتن به وسیله ارزش های هستی (B-values)
 - زندگی کردن از جایگاه "معنا"، نه منافع.
- انسان های فرهیخته ای که به مقام "خودشکوفایی" نائل شده اند، تمایل به رسیدن به تجربه های اوج دارند.

این موضوع روانشناختی، در "روانشناسی فرافردی" (Transpersonal psychology)، به صورت مفصل، تبیین شده است.

در توضیح مطالب فوق، به دو نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اول

مقصود از تجربه‌های اوج (peak experiences)، حالاتی از شعف شدید، بینش و شعور متعالی انسانی است که انسان در آن حالات، پیوندی عمیق با حقیقتی فراتر از خود احساس می‌کند، به نحوی که ممکن است "خود" را فراموش کند و فراتر از زمان گردد.

این حالات، در مواردی مانند غلیان عشق شدید نسبت به محبوب، یا تأملات و مراقبات عرفانی عمیق، و یا الهام‌های معنوی؛ به وجود می‌آیند.

از دیدگاه مازلو، حالات کوتاه ولی زیبای "تجربه های اوج"، پنجره هایی به سوی والاترین استعدادهای بشر و متعالی ترین مراتب انسانی هستند. زیرا در آن لحظات، انسان با عشق، زیبایی، وحدانیت و حقیقت، ارتباطی تنگاتنگ برقرار می کند.

بر اساس دیدگاه این دانشمند، حالت "خود-تعالی"، نقش بسزایی در ایجاد باوری عمیق به حقائق و آرمان های نادیده (که آنها را "غیب" می نامیم)، دارد و موجب حسّ وحدت با واقعیت های متعالی و فراتر از ماده و مادیات می گردد.

نکته دوم

منظور از ارزش های هستی (B-values)، آرمان های والا و ارزش های متعالی فراتر از منافع شخصی و خواسته های

نفسانی هستند که افراد تعالی خواه، صرفاً به خاطر
 ارجمندی ذاتی و معنادار بودن آنها، انگیزه بدست می آورند.
 این حقائق، عبارتند از: حقیقت، زیبایی، حق طلبی، خیر،
 مهربانی، صداقت، شفافیت، خیرخواهی، نظم و هماهنگی،
 تعالی اخلاقی، انسجام و وحدت، مساوات، خود انگیختگی،
 انصاف، شاد و سرزنده بودن، اصالت، کمال، عدالت،
 سادگی، غنای نفس، خودکفایی، هدفمندی، بزرگ منشی،
 خلاقیت، معنویت، و امثال آنها.

دیدگاه ویلیام جیمز

ویلیام جیمز (William James)، متولد سال 1842 و
 متوفای سال 1910 میلادی، روانشناس، طبیب و فیلسوف
 مشهور آمریکایی است.

وی با طرح موضوع مهمی در روانشناسی تحت عنوان "تجربه عرفانی" (Mystical Experience)، که از حالات اوج آگاهی است، دریچه علمی دیگری به سوی شناخت های معنوی و عرفانی گشوده است.

وی ، تجربه های عرفانی را بینشی شهودی و مشاهده مستقیم امری الهی که غیر قابل توصیف است ، قلمداد می کند. این تجربه های عرفانی گرچه برق آسا و زودگذر هستند، ولی تاثیری عمیق بر روح و روان و زندگانی افراد واجد شرایط می گذارند.

این حالات شهودی عرفانی، نوعاً در هنگام تمرکز عمیق، مراقبه، نیایش، اخلاص روحی، یا خدمت ایثارگرانه و فداکارانه ؛ تحقق می یابند.

دیدگاه چیکسنت میهای

میهای چیکسنت میهای (Mihaly Csikszentmihalyi)، متولد سال 1934 و متوفای 2021 میلادی، روانشناس گرجستانی است که در ایالات متحده آمریکا می زیسته و مدیریت گروه روان‌شناسی را در دانشگاه شیکاگو بر عهده داشته است. وی با طرح موضوعی در روانشناسی تحت عنوان "جریان" (Flow) که در ارتباط با مبحث "اوج آگاهی" است؛ آن را حالتی از شهود معنوی و جذبه کامل که فراتر از زمان و خودآگاهی است، توصیف نموده است.

حالت معنوی "جریان"، مستلزم تمرکز عمیق، خود-تعالی، عدم توجه به "انانیّت" و خواهش‌های نفسانی، و احساس ارتباط با حقیقتی فراتر از "خود" است.

نتیجه

هر دو حالت معنوی یادشده یعنی "تجربه عرفانی" که ویلیام جیمز مطرح نموده، و "جریان" که چیکسنت میهای توضیح داده است، نیروی فوق العاده انسان واجد شرایط را برای فراتر رفتن از "خود" (Ego) و محدودیت های "زمان"، و مشاهده حالات آگاهی برتر و متعالی نسبت به حقایق که فراتر از حواسّ ظاهری هستند، تبیین می کنند.

دیدگاه علوم زیست شناسی و فیزیولوژی

بر اساس پژوهش های علمی و تجربی مربوط به مغز و اعصاب و تصویر برداری های عصبی؛ مراقبه و پرورش معنویّت، در بخش های خاصی از مغز انسان، مانند بخش قشر مقدّم مغز (Frontal lobe) و لوب تمپورال

(Temporal lobe) و شبکه حالت پیش فرض (Default mode network)، تاثیر گذار می باشد.

تمرینات معنوی مانند تمرکز، دعا، مدیتیشن و مراقبه؛ واکنش های ناشی از هراس و رفتارهای بدون توجه به عواقب را که توسط بخش هایی از لوب گیجگاهی مانند "آمیگدال" صورت می گیرد، کاهش می دهند و عکس العمل آن بخش از مغز را در جهت اعتماد سازی، آرامش روحی و گشودگی افق دید انسان، ساماندهی می کنند. این امر، موجب افزایش استعداد بیشتر ذهن، در جهت اذعان به ارزش های برتر از حواس ظاهری می گردد.

در اینجا، به منظور توضیح بیشتر، دیدگاه روانپزشک سوییسی به نام "کارل گوستاو یونگ" (Carl Gustav Jung) را

شرح می دهیم. آنگاه ، به توضیح این دیدگاه از نظر علوم اعصاب، می پردازیم..

"کارل گوستاو یونگ"، متولّد سال 1875 و متوفای سال 1961 میلادی، دیدگاه های گرانبهائی در زمینه های ذیل، عرضه کرده است:

- روانشناسی تحلیلی (Analytical psychology)،

- ضمیر ناخودآگاه (Unconscious mind)،

- ناخودآگاه جمعی (Collective unconscious).

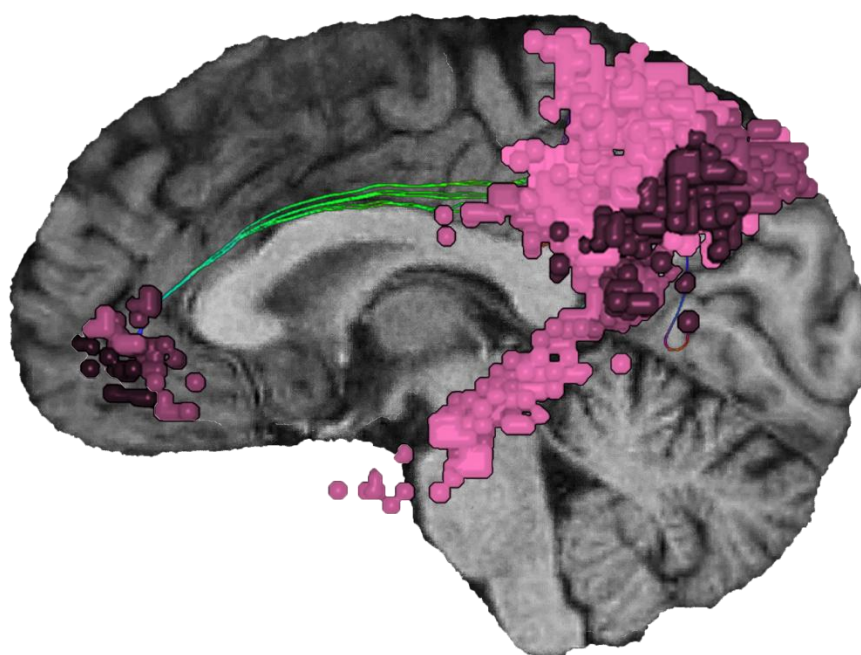
یونگ، اذعان داشت که علاوه بر ضمیر ناخودآگاه شخصی که مختص هر شخص است، نوعی ضمیر ناخودآگاه جمعی نیز وجود دارد که میان همه افراد بشر، مشترک است؛ و سمبل های عمومی نوع انسان، نمادهای عامّ و جهانشمول،

نقشه های راه، و کهن الگوها (archetypes) در آن قرار گرفته اند. این نقشه ها، نمادها و کهن الگوها، در دوره های مختلف، متناسب با آن دوران، بروز می کنند.

منظور این اندیشمند از "کهن الگوها"، عبارت است از الگوهای فکری، عاطفی و رفتاری که به صورت میراث مشترک در نهاد همه انسان ها، قرار داده شده اند.

یونگ ، بر این عقیده بود که انسان در پرتو ایمان، با پیمودن مسیر خودشناسی، به سوی کمال انسانی حرکت می کند، و سمبل ها و تجربه های ایمانی در این مسیر، تجلیات ضمیر ناخودآگاه او هستند و می توانند زمینه را برای رشد شخصیتی، وحدت و هماهنگی روانی بیشتر، و نیل به آبرآگاهی عمیق تر، برای انسان فراهم سازند.

پژوهش‌های گسترده دانشمندان در رشته‌های فیزیولوژی و زیست‌شناسی در زمینه علوم مغز و اعصاب نیز، با مطالعه "شبکه حالت پیش فرض" که به اختصار (DMN) نامیده می‌شود، دیدگاه یونگ را در زمینه "ناخودآگاه جمعی"، به اثبات می‌رسانند.



شبکه حالت پیش فرض (DMN) در مغز انسان

شبکه حالت پیش‌فرض، عبارت است از بخشهایی از مغز که در حالی که انسان بر روی موضوع فکری هدفمندی تمرکز ندارد (به اصطلاح، در حالت تفکر خودارجاعی قرار دارد)، فعالیت فکری او به صورت خود به خودی و پراکنده و بدون نظم انجام می‌گیرد که در اصطلاح، به عنوان پرسه زدن ذهنی نامیده می‌شود.

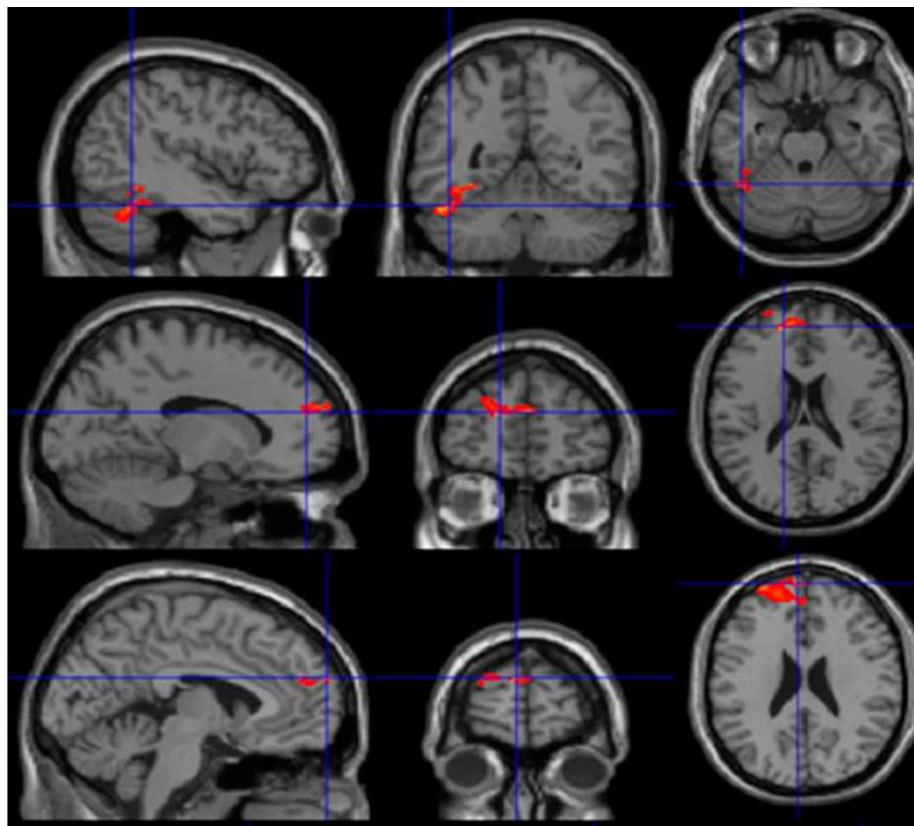
پژش‌های علمی که به آنها اشاره شد، بر این نتیجه تاکید می‌ورزد که تجربه‌های معنوی مانند مدیتیشن و مراقبه، فعالیت شبکه DMN را ساماندهی می‌کنند و می‌توانند زمینه را برای رسیدن به آن حالتی که "کارل یونگ" به عنوان ویژگی‌های مرتبط با "ناخودآگاه جمعی" نامیده است، از طریق نیل به اَبَرآگاهی و ادراک "وحدت جمعی" و فراموش کردن "انانیّت" (Ego)؛ فراهم سازند.

یک فراتحلیل جامع در علم اعصاب مدرن، با مطالعه فراگیر 78 پژوهش تجربی در زمینه تصویربرداری عصبی، که توسط 527 نفر از پژوهشگران تدوین گردیده بود، در راستای بررسی ارتباط تجربیاتی مانند مدیتیشن و مراقبه با تعامل مغز انسان؛ این حقیقت را به اثبات رساند که فعالیت‌های معنوی مانند مدیتیشن و مراقبه عمیق، بر فعالیت مغز و ایجاد الگوهای ویژه در این زمینه، تاثیرگذار می‌باشند؛ و موجب تعادل فعالیت‌ها و انعطاف‌پذیری عاطفی و شناختی در بخش‌های مربوط به خودآگاهی و تنظیم احساسات مغز انسان می‌باشند.

این فراتحلیل، با عنوان "نورو آناتومی عملکردی مدیتیشن" (Functional neuroanatomy of meditation)،

توسط گروهی از پژوهشگران علم اعصاب، فیزیولوژی و زیست شناسی، به سرپرستی "سی. آر. فاکس" (C.R. Fox) در سال 2016 میلادی، در مجله علمی تخصصی به نام "مطالعات علوم اعصاب و زیست رفتاری" (Neuroscience & Biobehavioral Reviews) انتشار یافت.

این مجله علمی، توسط "انجمن بین المللی علوم اعصاب رفتاری" (International Behavioral Neuroscience Society) که ستاد مرکزی آن در آمریکا قرار دارد، منتشر می گردد.



نمونه هایی از تصویربرداری های عصبی از مغز برای بررسی تاثیر مدیتیشن

با پژوهش های مذکور روشن گردید که تجربه های معنوی مانند مدیتیشن و مراقبه عمیق ، می توانند از طریق تقویت خودآگاهی، تجربیاتی فراتر از امور مادی و حسی ظاهری را برای انسان فراهم سازند.

یافته های علمی و روانشناختی کارل یونگ نیز، این نکته را تایید می کند که "ناخودآگاه جمعی" و "کهن الگوها"، زمینه ساز ادراک نمادهای عامّ و تجربیات انسانی جهان شمول می باشند.

نتیجه

در پرتو آنچه بیان شد معلوم گردید که از منظر تحقیقات جامع علمی؛ تجربه های معنوی مانند مراقبه عمیق، موجب ایجاد الگوهای فکری و رفتاری در عملکرد مغز می شوند، به نحوی که زمینه را برای ادراک حقائق عمیق تر و والاتر از مادیّات و محسوسات، فراهم می سازند. همچنین، از منظر پژوهش های روانشناختی؛ پارسایی و پالایش روح، ذهن انسان را برای نیل به فراآگاهی و اذعان به تجربیات متعالی مهیا می سازند.

با این بیان، از منظر فلسفه، دانش روانشناسی و علوم اعصاب؛ دقت نظر در آیه چهارم از سوره بقره روشن می گردد که پارسایی و پالایش روح از طریق مراقبه را در ایجاد فراآگاهی انسان و ایمان به حقایق فراتر از حواس ظاهری که آن را "غیب" می نامیم؛ تاثیر گذار می داند و چنین می فرماید: "متّقین و پارسایان، کسانی هستند که به "غیب"، ایمان می آورند". (... الذین یؤمنون بالغیب).

سوره بقره – آیه پنجم

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

ترجمه: آنان، بر هدایت از جانب پروردگار خویش هستند.
و آنان، رستگارانند.

توضیح: آنان (یعنی با تقوایان پارسا که به "غیب" ایمان دارند و نماز را برپا می دارند و بخشی از اموال خود را برای کار خیر، انفاق می کنند)، هدایت ویژه الهی را به معنای "ایصال الی المطلوب" که تضمین کننده سعادت انسان است و در منطق قرآنی به عنوان "هدایت ثانویه" قلمداد می گردد، بدست می آورند. و آنان، رستگاران هستند.

چنانکه قبلاً بیان شد، هدایت ثانویه الهی، پس از تحصیل هدایت یافتگی اولیه که انسان ها از روی عقلانیت و فطرت پاک انسانی و در پرتو اختیار خویش بدست می آورند، نصیب اهل ایمان و عمل صالح می گردد.

بحث علمی

نقش ایمان و عمل صالح در دستگاری انسان

آیه پنجم از سوره بقره، به این نکته اشاره می کند که "ایمان به غیب" که مستلزم فراآگاهی و اذعان به حقائق فراتر از حواس ظاهری است و همچنین "عمل صالح" مانند نیایش، همیاری اجتماعی و حمایت مالی نسبت به نیازمندان

و تهیدستان؛ موجب نیل به منزلت والای رستگاری و سعادت می گردند.

اینک، از منظر علوم گوناگون مانند روانشناسی، زیست شناسی و علوم مربوط به مغز و اعصاب، مانند نوروبیولوژی (Neurobiology) و نوروشیمی (Neurochemistry)؛ به بررسی این موضوع در زمینه رابطه میان ایمان و رفتار شایسته از یکسو، و فراهم شدن رستگاری و خوشبختی از سوی دیگر، می پردازیم.

دیدگاه روانشناسی

شاخه های گوناگون از دانش روانشناسی مانند روان شناسی مثبت گرا (Positive psychology) و روانشناسی وجودی (Existential psychology) یا

روان‌درمانی اگزیستانسیال (Existential psychotherapy)،
نقطه نظرهای عمیقی در این عرصه، ارائه نموده اند.

تاثیر ایمان بر رستگاری از دیدگاه روانشناسی

از مجموعه دستاوردهای دانش روانشناسی، این نکته به اثبات می رسد که ایمان، به معنای اذعان به پروردگار به عنوان منبع کمال مطلق و وجود متعالی، و اعتقاد به جاودانگی جان انسان، موجب کاهش میزان افسردگی و اضطراب می گردد، و زندگی را هدفمند و با معنا می سازد.

در پرتو افزایش امید به سرچشمه خیر مطلق و کمال محض و زندگانی جاودانه روح، هراس از مرگ کاهش می یابد و تاب آوری و شکیبایی انسان در برابر مصیبت ها و مشکلات زندگی و ترومای روان شناختی، تقویت می شود.

در اینجا برای توضیح بیشتر، دیدگاه های علمی دانشمندان
یادشده در ذیل را تبیین می کنیم:

- اروین دیوید یالوم (Irvin David Yalom)، روانپزشک
و متخصص روان درمانی وجودی (اگزیستانسیال).
- مارتین سلیگمن (Martin Seligman)، متخصص
روان شناسی مثبت گرا.
- ویکتور امیل فرانکل (Viktor Emil Frankl)،
نورولوژیست و روانپزشک اتریشی.

دیدگاه "اروین یالوم"

هدف روانشناسی و روان درمانی اگزیستانسیال، مطالبه
ارزش های وجودی انسان مانند صداقت، عدالت، محبت و

خدمت ؛ و معارضه با فناپذیری، گوشه گیری و بی معنایی زندگی است. بنا بر این، آنچه موجب مواجهه مثبت با مرگ و جلوگیری از بی معنا شدن زندگی می شود، مورد استقبال قرار می گیرد و به عنوان امری که زندگی حقیقی و ایده آل را تامین می کند، قلمداد می گردد.

از اینرو، "ایمان"، به عنوان یک منبع آرامش بخش روحی که زندگانی را معنادار می کند و تاب آوری انسان را در شرایط سخت و بحرانی افزایش می دهد و ترس از مصیبت ها و مرگ را کاهش می دهد؛ موجب بقاء دوام کمالات روحی و روانی انسان می باشد.

اروین یالوم ، متولد سال 1931 میلادی ، نویسنده کتابهای متعددی مانند "روان درمانی اگزیستانسیال" (Existential Psychotherapy) است.

وی در کتاب "خیره به خورشید" (Staring at the Sun)، بر این نکته تاکید می کند که اعتقادات مذهبی، می توانند موجب کاهش اضطراب در زمان دشواری ها و کمتر شدن هراس انسان از مرگ شوند و زندگی را برای افراد معتقد و با ایمان، معنادار کنند و احساس تعالی را در آنان به وجود آورند. دستاوردهای یادشده برای ایمان، نشانه های رستگاری و سعادت انسان در زندگانی اوست.

دیدگاه "مارتین سلیگمن"

مارتین سلیگمن، متولد سال 1942 میلادی، روانشناس مثبت گرا و نویسنده کتاب های متعددی مانند کتاب "خوشبینی آموخته شده" (Learned Optimism) و همچنین، کتاب "درماندگی: درباره افسردگی، رشد و مرگ"

(Helplessness : on depression, development, and death)

می باشد.

روانشناسی مثبت گرا، بر اموری مانند شکوفایی استعدادهای انسان، احساسات مثبت، نیل به دستاورد، تعهد داشتن، معنادار بودن زندگی، نقاط قوت و رفاه افراد بشر تاکید می ورزد.

سلیگمن، ایمان را به عنوان یک منبع روان شناختی، موجب افزایش نیروی مقاومت و شکیبایی انسان در برابر مشکلات، و مایه احساس هدفدار بودن، مسرت باطنی، خوشبینی و امیدواری انسان می داند. همه این موارد، به عنوان مظاهر رستگاری انسان، شناخته می شوند.

وی ، دیدگاه های تفصیلی خود را در این زمینه، در کتابهای "شکوفایی" (Flourish) و "شادی اصیل" (Authentic Happiness)، تبیین نموده است.

دیدگاه "ویکتور فرانکل"

ویکتور فرانکل، متولد سال 1905 و متوفای 1997 میلادی، روانشناس، عصب شناس، و بنیانگذار یک شیوه روانشناختی در "معنا درمانی" (logotherapy) است. از وی، آثار متعددی مانند کتاب "انسان در جستجوی معنا" (Man's Search for Meaning) منتشر گردیده است.

فرانکل در تبیین شیوه معنادرمانی خود، بر این عقیده است که اگر یک انسان، معنای زندگانی خود را به درستی درک کند و به آرمانی متعالی ایمان داشته باشد و دارای هدفی فراتر از "خود" باشد؛ قدرت مقاومت و تاب آوری او

در برابر مشکلات بزرگ زندگی و بحران های دشوار، افزایش می یابد. زیرا "معنا"، عامل "بقاء" است.

وی در کتاب خود "انسان در جستجوی معنا"، به این نکته اشاره می کند که "جستجوی معنا"، انگیزه حقیقی انسان در زندگانی اوست.

بنا بر این، بر خلاف "زیگموند فروید" که "لذّت و ارضاء غرائز" را انگیزه اصلی انسان در زندگی معرفی می کرد، و بر خلاف "آلفرد آدلر" که "قدرت و برتری جویی" را به عنوان انگیزه حقیقی زندگی می دانست؛ فرانکل، "معنا" را به عنوان انگیزه حقیقی افراد بشر معرفی می کند.

وی بر این باور بود که بی معنا بودن زندگی و احساس خلأ وجودی که موجب ناامیدی است، به آشفتگی روانی انسان، منجر می شود.

از اینرو، وی، ایمان به حقتعالی که سرچشمه حکمت و عدالت است را به عنوان منبع مهمی برای معنادار شدن زندگی قلمداد می کند و آن را امری سازنده در جهت ایجاد آرامش روانی و شکیبایی در برابر سختی ها و افزایش فداکاری و امید بخشی برای زندگی بهتر می داند.

روشن است که این دستاوردهای ارزشمند که از منبع سرشار "ایمان" سرچشمه می گیرند، تامین کننده سعادت و رستگاری افراد بشر می باشند.

تاثیر عمل صالح بر رستگاری از دیدگاه روانشناسی

در دانش روانشناسی، به این نکته اشاره می شود که عمل شایسته و رفتار اخلاقی انسان در تعامل با دیگران، موجب

رضایت عاطفی، سلامت روان، آرامش روحی و احساس
معنادار بودن زندگی او می گردد.

عمل صالح که نوعاً همراه با همدلی، مهربانی، درستکاری،
صداقت و نوع دوستی است، از رهگذر ایجاد بهزیستی
روانی، عزّت نفس، هدفمندی، آرامش وجدان و حسّ
ارزشمندی برای انسان فرزانه ای که صفات یادشده را
دارد، به تأمین رستگاری و حیات طیّبه می انجامد.

دیدگاه کارل راجرز

کارل راجرز (Carl Rogers)، متولد سال 1902 و متوفای
سال 1987 میلادی، به عنوان یک روانشناس انسانگرا،
دیدگاه خود را در این زمینه، در کتاب های خویش مانند
"مشاوره و روان درمانی" (Counseling and Psychotherapy)
تبیین کرده است.

از دیدگاه این دانشمند، داشتن عمل صالح به معنای هماهنگی رفتارهای انسان با ارزش های اخلاقی و معنوی، در صورتی که از فرآیند ارزش گذاری ارگانیسمی و راهنمای درونی سرچشمه گرفته باشد (نه به خاطر ترس از عذاب یا طمع به پاداش)؛ آنگاه، دستاوردهای ذیل را خواهد داشت:

- هماهنگی درونی
- خودشکوفایی
- عزّت نفس
- رضایت عاطفی
- گشودگی شخصیت روانی
- تاب آوری شناختی
- اعتماد به نفس

این دستاوردهای ارزشمند، از اضطراب و افسردگی جلوگیری می‌کنند و رفاه روانی را در طول زندگی به ارمغان می‌آورند.

دانشمندان دیگر در عرصه روانشناسی مانند کارل یونگ، در تشریح روانشناسی تحلیلی، دیدگاه‌های مشابهی را عرضه کرده‌اند.

دیدگاه "لارنس کُلبِرگ"

لارنس کُلبِرگ (Lawrence Kohlberg)، متولد سال 1927 و متوفای سال 1987 میلادی، در نوشتارهای خود مانند "مقالاتی درباره رشد اخلاقی" (Essays on Moral Development) و "روانشناسی رشد اخلاقی" (The Psychology of Moral Development)، با طرح نظریه معروف خود تحت عنوان "مراحل رشد اخلاقی"، رستگاری را از دیدگاه روانشناختی،

به معنای بلوغ اخلاقی، آرامش درون، معنادار بودن زندگی و یکپارچگی روانشناختی، قلمداد کرده است.

از دیدگاه این دانشمند، عمل صالح در صورتی که از روی تعهد عمیق به مراعات عدالت و احترام به حقوق انسان ها و رعایت اصول اخلاقی درونی سرچشمه گرفته باشد، به "بلوغ و خودشکوفایی اخلاقی" که کمال رستگاری است، منجر می شود.

"مارتین سلیگمن" و مدل PERMA

مدل "PERMA"، به تبیین سعادت و بهزیستی بر اساس موارد ذیل، می پردازد:

- احساسات مثبت (Positive Emotion)
- مشارکت و تعهد (Engagement)

● روابط (Relationships)

● معنا (Meaning)

● دستاورد (Accomplishment)

اندیشه های سلیگمن در نوشتارهایی مانند کتاب "شکوفایی" (Flourish) و کتاب "روانشناسی مثبت" (Positive psychology) که با مشارکت "چیکسنت میهای" (Csikszentmihalyi) منتشر شده است، به تفصیل بیان گردیده اند.

از دیدگاه این دانشمند روانشناس، عمل صالح به معنای رفتار عادلانه، صادقانه، مشفقانه و همراه با وفاداری و مهرورزی؛ بر عناصر پنجگانه مذکور در مدل "PERMA"، تأثیر گذار می باشد.

بنا بر این، رفتار شایسته انسان، از رهگذر موارد ذیل، حیات طیّبه و زندگانی همراه با شکوفایی و سعادت را به ارمغان می آورد:

- عمل صالح از طریق ایجاد حسّ مسرّت و قدردانی و سپاسگزاری، "احساسات مثبت" را تأمین می کند.
- کمک به دیگران و رفتار عادلانه و حکیمانه از طریق ایجاد انگیزه ذاتی، "مشارکت و تعهد" را محقق سازد.
- اعمال شایسته و صادقانه از طریق اعتماد سازی و ایجاد همدلی، "روابط" را در جامعه، تقویت می کند.
- رفتار خوب و مخلصانه، از طریق احساس ارزش های آرمانی مانند عشق، عدالت، شفقت و انسانیت؛ "معنا" و هدفمندی را در زندگی به وجود می آورد.

● عمل صالح و شیوه زندگانی اخلاقی، از طریق ایجاد کنترل خواسته های نفسانی و مشارکت در خیر عمومی؛ "دستآورد" بزرگ اخلاقی را که خودشکوفایی و تحصیل کمال انسانی است، فراهم می سازد.

این سعادت، کمال و رستگاری نهایی انسان را در اصطلاح حکمای یونان باستان، به عنوان "اودایمونیا" (εὐδαιμονία) می نامیدند.

دیدگاه علمی تجربی

اینک پس از بررسی دیدگاه های روانشناختی، به تبیین نقش ایمان و عمل صالح در رسیدن به سلامت، سعادت و رستگاری، از منظر دانش تجربی مانند علوم مغز و اعصاب می پردازیم.

آزمایش ها و تجارب متخصصان در زمینه نوروبیولوژی و نوروشیمی، این حقیقت را روشن ساخته است که داشتن احساس هدفمندی در زندگی و رفتارهای اخلاقی مانند شفقت و مهربانی، نوع دوستی و نیکوکاری، همدلی و درستکاری؛ با کاهش سطح هورمون های زیانبخش استرس در خون، مانند "کورتیزول" (Cortisol) در ارتباط است.

بر این اساس، کسانی که ویژگی ها و صفات زیبای یادشده را دارند، عمری طولانی تر و شکیبایی و تاب آوری بیشتری را در برابر بیماری و مشکلات روحی خواهند داشت.

زیرا پژوهش های دانشمندان در رشته های مختلف دانش زیست شناسی و فیزیولوژی به این نکته اشاره دارند که وجود سطح بالای کورتیزول برای مدّتی طولانی در جریان خون، موجب بروز اختلال در دستگاههای بدن مانند

دستگاه مغز و اعصاب و غده تیروئید می شود، و سیستم ایمنی بدن و کنترل قند خون را مختل می سازد، و در نتیجه باعث گرفتگی عروق و تراکم چربی بیشتر در بدن می گردد. مجموعه این اختلال ها، موجب زوال سلامتی و کوتاهی عمر می باشند.

بنا بر این، آنچه که باعث کنترل و پایین نگاه داشتن هورمون کورتیزول شود، موجب بالا رفتن سطح سلامتی و مقاومت انسان در برابر امراض و اختلالات جسمانی و روانی، و در نتیجه، باعث طول عمر بیشتر و زندگانی شادتر و سالم تر می گردد.

علاوه بر این، نیکوکاری و رفتارهای محبت آمیز، نوعاً موجب مسرت و حسّ قدردانی می شوند و این امر، باعث آزاد شدن هورمون ها و موادّ انتقال دهنده عصبی مفید

مانند دوپامین (dopamine)، آکسی‌توسین (oxytocin) و اندورفین (Endorphin) در بدن انسان می‌گردد.

این امر، باعث آرامش روحی و کاهش استرس و تنظیم فشار خون و در نتیجه، طول عمر بیشتر و زندگانی سالمتر، شادتر، آرام‌تر و رضایت بخش‌تر خواهد شد.

دانشمندان رشته‌های تخصصی نوروشیمی (Neurochemistry)، بیوسایکولوژی (Biopsychology)، و نوروبیولوژی (Neurobiology) در آثار مفصل علمی خود، به تشریح این نکته پرداخته‌اند و چگونگی عملکرد مواد مذکور در انتقال سیگنال‌ها، و نقش آنها در جریان‌ات ذهنی و فرایندهای رفتاری انسان، و تأثیر آنها بر احساسات، انگیزه و رفتار افراد بشر را، مورد بحث قرار داده‌اند.

دیدگاه علوم اعصاب رفتاری

بیوسایکولوژی (Biopsychology) و علوم اعصاب رفتاری (Behavioral Neuroscience)، ارتباط میان عملکرد مغز در آزاد سازی دوپامین ، آکسی‌توسین و اندورفین را با ویژگی‌های روحی و اخلاقی انسان (مانند همدلی، سخاوت، همیاری، عشق، ارتباط اجتماعی، لذت و امثال آنها)؛ تبیین می‌کنند.

بر اساس یافته‌های این دانش‌ها، دوپامین ، در ارتباط با اموری مانند جنب و جوش، انگیزه، لذت، پاداش، و آموزش است. و آکسی‌توسین ، که آن را هورمون "عشق" می‌نامند، در ارتباط با شفقت، دلبستگی، محبت، پیوند اجتماعی، و اعتماد است. اما اندورفین ، در ارتباط با احساس شادمانی، کنترل استرس و کاهش درد است.

برای توضیح بیشتر در راستای تأثیر رفتار اخلاقی و صفات زیبای انسانی بر روی افزایش هورمون های یادشده از یکسو، و نقش هورمون های مذکور در فراهم آوردن شادمانی، سعادت و رستگاری انسان در زندگی او از سویی دیگر، نکات ذیل را یادآور می شویم:

نکته اول

رفتارها و صفاتی مانند سخاوت، بخشش، نوع دوستی و کمک به مستمندان، موجب افزایش دوپامین می شوند و در نتیجه آن، حالت سرخوشی و شادمانی معنوی در زندگی برای انسان خیرخواه و نوع دوست، حاصل می گردد. این شادمانی درونی در زندگی که پس از انجام کارهای خیر در وجود انسان پدید می آید را در اصطلاح، "درخشش گرم" (warm glow) می نامند.

نکته دوم

رفتارها و صفاتی مانند عشق و محبت، همدلی و پیوندهای عاطفی، روابط گرم خانوادگی و مهربانی والدین نسبت به کودکان خود؛ موجب افزایش آکسی توسین می شوند. در نتیجه افزایش و آزاد شدن این ماده در بدن، دلبستگی ها، اعتماد به یکدیگر و حس همکاری و پیوندهای عاطفی تقویت می شوند.

نکته سوم

رفتارهایی مانند کمک به دیگران، شفقت و مهربانی، صمیمیت، همدردی و روابط عاطفی؛ باعث آزاد شدن اندورفین می شوند. با افزایش این ماده در بدن، درد و رنج کاهش می یابند و آرامش و روابط عاطفی تقویت می شوند.

در پرتو آنچه بیان شد معلوم گردید که اعمال صالحه و رفتارهای اخلاقی، موجب آزادسازی هورمون ها و موادّ انتقال دهنده عصبی مفید می گردد؛ و افزایش آن مواد در بدن، به ایجاد حالات سعادت بخش و بهبود زندگانی و تأمین رستگاری انسان، منجر می شود.

نقش مراقبه، دعا و شکرگزاری

اینک، به تأثیر مراقبه، دعا و شکرگزاری در تأمین آرامش روانی، فراهم شدن شادمانی معنوی، و دیگر ویژگی های مقام رستگاری، از دیدگاه علوم تجربی مانند دانش مغز و اعصاب می پردازیم.

تأثیرمراقبه بر آزاد سازی هورمون های مفید

پژوهش های علمی در زمینه فیزیولوژی و علوم مغز و اعصاب، این حقیقت را به اثبات رسانده است که مراقبه عمیق و مدیتیشن جامع، تأثیرات ذیل را بر جای می گذارد:

الف. مراقبه و مدیتیشن ، علاوه بر آزاد سازی دوپامین و اندورفین ، موجب افزایش یک ماده انتقال دهنده عصبی دیگر به نام سروتونین (Serotonin) در بدن، می گردد.

چنانکه قبلاً گفتیم، افزایش دوپامین در بدن، موجب سرخوشی و شادمانی معنوی در زندگی می شود، و درد و رنج را کاهش می دهد، و آرامش و روابط عاطفی را تقویت می نماید.

همچنین، آزاد شدن اندورفین در بدن، موجب کاهش دردها و رنج‌ها، و افزایش آرامش روحی و تقویت روابط عاطفی می‌گردد.

اما سروتونین، که تنظیم خلق و خوی انسان را بر عهده دارد، بر اثر مدیتیشن و مراقبه عمیق، آزاد می‌شود و در بدن افزایش می‌یابد. در نتیجه، احساس شادمانی و خوشبختی و رفاه را به وجود می‌آورد.

ب. مراقبه و مدیتیشن، موجب کاهش هورمون زیانبخش استرس، یعنی "کورتیزول" می‌گردد. در نتیجه، واکنش‌های ناشی از ترس و رفتارهای ناگهانی و بدون تأمل که توسط بخش‌هایی از لوب گیجگاهی در مغز انجام می‌شود، کاهش می‌یابند. همچنین، حس اعتمادسازی، مهرورزی، خودآگاهی، آرامش روحی و گشودگی افق دید انسان، افزایش

می یابد، و از میزان استرس و اضطراب و افسردگی در وجود انسان، کاسته می شود.

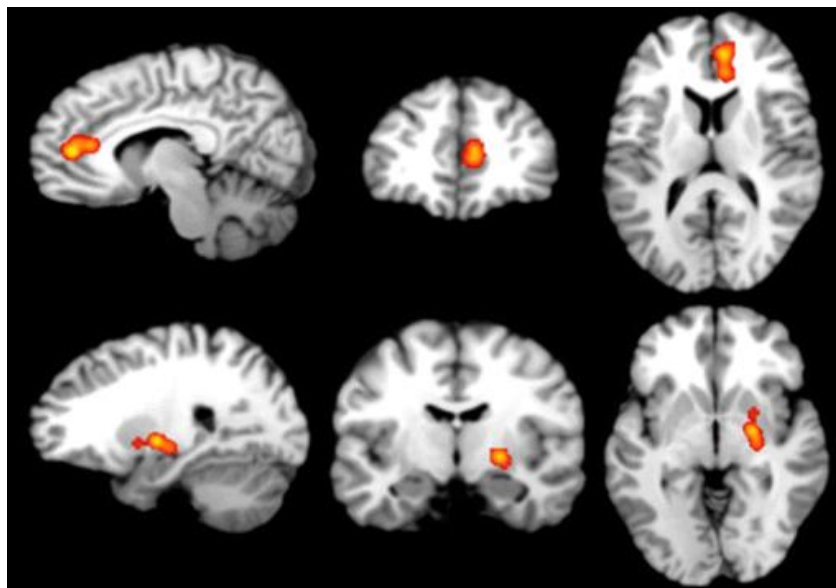
نقش مراقبه در پژوهش های "fMRI"

پژوهش های "تصویربرداری تشدید مغناطیسی عملکردی" (functional magnetic resonance imaging) که با علامت اختصاری "fMRI" نشان داده می شود، این حقیقت را به اثبات رسانده اند که مراقبه و مدیتیشن، در بهبود عملکرد مغز انسان، نقش دارد.

این مطالعات گسترده فیزیولوژیکی توسط دانشمندانی مانند "سارا لازار" (Sara Lazar) در سال 2005 میلادی، "جادسون بروئر" (Judson Brewer) در سال 2011 میلادی، و "سی. آر. فاکس" (C.R. Fox) در سال 2014

میلادی، با همکاری جمعی از دانشمندان و محققان همکار آنان انجام داده شده است.

بر اساس یافته های این پژوهش، مراقبه عمیق، شبکه "DMN" در مغز، یعنی شبکه حالت پیش فرض (Default mode network) را تحت تأثیر قرار می دهد و واکنش های منفی آن مانند تصمیم های ناگهانی و بدون تأمل و افکار خودارجاعی را کنترل می کند. این امر، میزان آنچه به عنوان "حواس پرتی" نامیده می شود را کاهش می دهد و به بهبود وضعیّت "توجّه" و ساماندهی واکنش های مغز، می انجامد.



نمونه ای از تصاویر (MRI) در مطالعات تأثیر مدیتیشن

همچنین، تداوم مراقبه، موجب تقویت اتصال میان آن بخش از مغز که در ارتباط با "توجه" عمل می کند یعنی شبکه توجه پشتی (Dorsal attention network)، و بخش دیگری که در ارتباط با تنظیم احساسات عمل می کند یعنی مدارهای آمیگدال پیش‌پیشانی (Amygdala-prefrontal circuits)، و بخش مربوط به فراآگاهی (meta-awareness)

که در لوب جزیره ای مغز (insula)؛ قرار دارد می گردد. تقویت اتّصال میان بخش های یادشده در مغز، موجب بهبود عملکرد مغز انسان می باشد.

تأثیر علمی دعا و سپاسگزاری بر رستگاری

نیایش و سپاسگزاری نیز، بر مبنای علوم مغز و اعصاب (Neuroscience)، موجب افزایش هورمون آکسی توسین، و انتقال دهنده عصبی سروتونین و هورمون دوپامین در بدن می گردد و از این رهگذر، آثار رهاشدن این مواد را که قبلاً توضیح دادیم، در پی دارد. آثار و نتایج مذکور عبارتند از تنظیم خلق و خوی انسان، امید بخشی به زندگی، تقویت حسّ ارتباطات، شادمانی معنوی، کاهش درد و رنج، و تقویت روابط عاطفی.

همچنین، تداوم نیایش و شکرگزاری، موجب کاهش کورتیزول می شود و به دنبال کاسته شدن این هورمون، نتایج روحی و رفتاری ارزشمندی مانند خودآگاهی بیشتر، آرامش روانی، حس اعتمادسازی، و کاسته شدن استرس و اضطراب، فراهم می گردد.

مطالعه روانشناختی درباره شکرگزاری و قدردانی

در پژوهش تجربی دو استاد روانشناسی در دانشگاه کالیفرنیا به نام رابرت امونز (Robert Emmons)، و مایکل مک کالو (Michael McCullough) در سال 2003 میلادی؛ نقش شکرگزاری و قدردانی در تقویت سلامت جسمانی و سعادت روانی انسان ها و بهبود زندگی افراد بشر، مورد بررسی قرار گرفته است.

این پژوهش علمی و تجربی تحت عنوان "Counting Blessings Versus Burdens" (یعنی برشمردن نعمت ها در مقابل دشواری ها) انجام شد:

نتیجه مطالعه مذکور نیز، در سال 2003 میلادی در مجله علمی "Journal of Personality and Social Psychology" (نشریه شخصیت و روانشناسی اجتماعی) منتشر گردید.

نتیجه پژوهش یادشده این بود که افراد شکرگزار، از امتیازات ذیل، برخوردار می باشند:

- سلامت جسمانی بیشتر
- سلامت روانی بهتر
- مثبت نگری و خوشبینی مناسب تر
- روابط اجتماعی و حمایتی بالاتر

بنا بر این، تمرینات و تجربیات معنوی مانند مراقبه، شکرگزاری، و نیایش همراه با تمرکز عمیق، از دیدگاه یافته های علوم مغز و اعصاب و مطالعات روانشناختی؛ دستاوردهای ذیل را به ارمغان می آورند:

- سرخوشی و شادمانی معنوی در زندگی
- کاهش درد و رنج
- افزایش آرامش و روابط عاطفی
- تقویت احساس خوشبختی و رفاه
- کاهش واکنش های ناشی از ترس و رفتارهای ناگهانی و بدون تأمل که توسط بخش هایی از لوب گیجگاهی در مغز انجام می شود

- تقویت حسّ اعتمادسازی، مهرورزی، خودآگاهی، و
گشودگی افق دید انسان

- کاهش میزان استرس، اضطراب و افسردگی

- افزایش میزان "توجّه" و "خودآگاهی" از طریق تقویت
اتّصال میان بخش های شبکه توجه پشتی، مدارهای
آمیگدال پیش‌پیشانی و لوب جزیره ای در مغز.

- سلامت جسمانی بیشتر

- سلامت روانی بهتر

- مثبت نگری و خوشبینی مناسب تر

- روابط اجتماعی و حمایتی بالاتر

مجموعه ویژگی های یاشده، به تأمین سعادت و تضمین
رستگاری در زندگی، منتهی می شوند.

نتیجه

در پرتو آنچه بیان شد معلوم گردید که مراقبه، نیایش، عمل صالح و ویژگی های اخلاقی مثبت، موجب افزایش هورمون های مفید و کاهش هورمون های زیانبخش در بدن می گردند؛ و در نتیجه، زندگانی سرشار از شادمانی، آرامش، معنادار بودن، همبستگی، سلامت جسمانی و روانی را به ارمغان می آورند.

بنا بر این، همانگونه که در آیه پنجم از سوره بقره آمده است "وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (یعنی: اهل ایمان و نماز و انفاق در راه خیر، رستگارانند)، دانش های روانشناسی، فیزیولوژی، زیست شناسی و علوم مغز و اعصاب نیز، این حقیقت را به اثبات رسانده اند که اهل ایمان به تعالی و مراقبه و نیایش عمیق معنوی و رفتارهای اخلاقی شایسته،

از زندگانی سعادت‌مندانه و مقام رستگاری، برخوردار
می‌گردند.

فهرست مطالب

3	سوره حمد – آیه اول
4	بحث علمی
4	نخستین تماس متقابل
6	قانون هفت ثانیه
8	دیدگاه روانشناسی تکاملی
9	نقش آمیگدال و هیپوکامپ
12	بسم الله الرحمن الرحيم، اولین تماس متقابل قرآن
16	سوره حمد – آیه دوم
18	بحث علمی
18	سپاس و ستایش، به علّت اولی باز می گردند

- 21..... بحث علمی دیگر
- 21..... علّت آفرینش، علّت تکامل آفریدگان است
- 22..... دیدگاه متافیزیک کلاسیک
- 23..... دیدگاه نوافلاطونیان
- 24..... دیدگاه مکتب "فلسفه پویشی"
- 25..... دیدگاه علمی
- 26..... قوانین سه گانه حرکت
- 27..... قانون اول:
- 27..... قانون دوم:
- 28..... قانون سوم:
- 28..... قانون جاذبه عمومی
- 31..... سوره حمد – آیه های سوم و چهارم

32.....	بحث علمی
32.....	قانون "تشویق" و "هشدار" در علوم تربیتی
33.....	نقش تشویق و هشدار در تعلیم و تربیت
34.....	تئوری "شناخت اجتماعی بندورا"
35.....	نقش تشویق
36.....	نقش هشدار، توبیخ و تنبیه
38.....	اعتدال در توبیخ و تنبیه
42.....	نظریه ساخت‌گرایی تربیتی
45.....	نقش تشویق و هشدار در نظریه ساخت‌گرایی
47.....	دیدگاه روان‌شناسی انسان‌گرایانه
50.....	تشویق و هشدار در روان‌شناسی انسان‌گرایانه
51.....	نکته های آیه های سوم و چهارم سوره حمد

- 56.....سوره حمد - آیه پنجم
- 57.....بحث علمی
- 57.....تغییر سبک توجّه در سخن
- 67.....فلسفه چرخش "سبک التفات" در آیه پنجم
- 70.....بحث علمی دیگر
- 70.....چرا عبادت و استعانت مختصّ خداست؟
- 71.....اختصاص عبادت به خداوند
- 73.....اختصاص استعانت به خداوند
- 75.....سوره حمد - آیه ششم
- 76.....بحث علمی
- 76.....آیا عقل برای هدایت انسان کفایت نمی کند؟
- 77.....جایگاه خرد از دیدگاه عقل گرایان و تجربه گرایان

78	نقش عقل، از دیدگاه "عقل گرایان"
86	نقش عقل، از دیدگاه تجربه گرایان
90	دیدگاه ایمانوئل کانت
93	جایگاه عقل در آئین اسلام
102	دلیل نیاز انسان به هدایت الهی چیست؟
103	نکته اول
104	نکته دوم
112	بحث علمی دیگر
112	امتیازات حرکت بر "خطّ مستقیم"
114	نکته اول
116	نکته دوم
121	سوره حمد – آیه هفتم

122	 بحث علمی
122	 ماهیت ذاتی انسان ها
129	 دیدگاه آئین اسلام
138	 نتیجه
139	 یک نکته دقیق
143	 سوره بقره – آیه های اول و دوم
145	 نکته اول
148	 نکته دوم
150	 نکته سوم
152	 بحث علمی
152	 رابطه "پاکی روح" با "ادراک معارف"
153	 دیدگاه فلسفه

154	 نظریه افلاطون
155	 نظریه کنفوسیوس
156	 دیدگاه علم
157	 نقش "هوش هیجانی" در افزایش یادگیری
159	 یک متاآنالیز جامع
161	 نتیجه
163	 نقش "هوش معنوی" در تقویت نیروی ادراک
168	 نتیجه
169	 سوره بقره – آیه های سوم و چهارم
171	 بحث علمی
171	 رابطه میان "پاکی روح" و "ایمان به غیب"
171	 دیدگاه فلسفه

172	 سخن ایمانوئل کانت
178	 دیدگاه علم روانشناسی
179	 نظریه آبراهام مازلو
181	 نکته اول
183	 دیدگاه ویلیام جیمز
185	 دیدگاه چیکسنت میهای
186	 نتیجه
186	 دیدگاه علوم زیست شناسی و فیزیولوژی
195	 نتیجه
197	 سوره بقره – آیه پنجم
198	 بحث علمی
198	 نقش ایمان و عمل صالح در رستگاری انسان

دیدگاه روانشناسی.....	199
تاثیر ایمان بر رستگاری از دیدگاه روانشناسی.....	200
دیدگاه "اروین یالوم".....	201
دیدگاه "مارتین سلیگمن".....	203
دیدگاه "ویکتور فرانکل".....	205
تاثیر عمل صالح بر رستگاری از دیدگاه روانشناسی	207
دیدگاه کارل راجرز.....	208
دیدگاه "لارنس کُلپرگ".....	210
"مارتین سلیگمن" و مدل PERMA.....	211
دیدگاه علمی تجربی.....	214
دیدگاه علوم اعصاب رفتاری.....	218
نکته اول.....	219

220	 نکته دوم
220	 نکته سوم
221	 نقش مراقبه، دعا و شکرگزاری
222	 تأثیر مراقبه بر آزاد سازی هورمون های مفید
224	 نقش مراقبه در پژوهش های "FMRI"
227	 تأثیر علمی دعا و سپاسگزاری بر رستگاری
228	 مطالعه روانشناختی در باره شکرگزاری و قدردانی
232	 نتیجه